

قیامها و تظاهرات توده های خلق در چند کشور عربی و آریایی از نتایج آنها (بخش دوم).

1- خیزشها و تظاهرات خلق لیبی:

تظاهرات مردم در لیبی بتاريخ 15 فبروری 2011 در شهر بنغازی آغاز شد که توسط دولت لیبی بخون کشیده شد. روز 18 فبروری ده ها هزار نفر در شهر بنغازی به مناسبت تشییع جنازه های 24 تن از کشته شدگان توسط مامورین دولت لیبی، دست به تظاهرات زدند که باز هم توسط نیروهای امنیتی دولت لیبی مورد حمله قرار گرفتند و در همین روز صدها تن زخمی شده و ده ها تن مفقود شدند. تظاهرات و اعتراضات مردم به سرعت در چند شهر دیگر لیبی گسترش یافت و افرادی از بلند رتبه های ارتش و بخشهای از افراد ارتش قذافی به معترضین پیوستند. اما از همان ابتدای تظاهرات مردم علیه دولت قذافی و سرکوب آن سه موضوع قابل تأمل بود: یکی نظامیان و مامورین بلند پایه رژیم قذافی که به "مردم پیوستند" و در رأس مبارزات مردم قرار گرفتند، مکرراً از ملل متحد و قدرتهای امپریالیستی تقاضا می کردند که علیه دولت قذافی اقدام نظامی نمایند؛ موضوع دوم اینکه از همان روزهای اول تظاهرات مردم گروه های مسلح در تظاهرات وجود داشتند که علیه پولیس و ارتش قذافی قرار گرفتند. چنانکه بعدها چگونگی تدارکات و مداخلات پنهانی قبلی قدرتهای امپریالیستی علیه دولت قذافی آشکار شد که توانستند در اولین روزهای جریان تظاهرات مردم لیبی و شدت عملهای رژیم قذافی در برابر اعتراضات مردم لیبی استفاده کرده و خود را در رهبری مبارزه و جنگ مردم لیبی قرار دادند و موضوع سوم تصمیم گیری فوری و جدی شورای امنیت ملل متحد و صدور قطعنامه علیه رژیم قذافی و آغاز حملات نظامی ناتو با ظرفیت محدوده خارج از متن قطعنامه شورای امنیت ملل متحد به لیبی.

با ادامه اعتراضات مردم در چند شهر لیبی و تشدید سرکوبهای دولت قذافی؛ شورای امنیت ملل متحد از دولت لیبی خواست تا به سرکوبها خاتمه دهد؛ اما قذافی همچنان به سرکوب خونین مردم معترض ادامه داد. بعد از آن بتاريخ 17 مارچ شورای امنیت ملل متحد زیر نام "حفاظت" از غیر نظامیان لیبی طی صدور قطعنامه نمبر 1973) کاربرد عملیات نظامی ناتو علیه دولت قذافی را به تصویب رساند. روز 19 مارچ بوقت شام اروپا جنگنده های دولتهای فرانسه و انگلستان حملات هوایی شان را بر مواضع ارتش لیبی آغاز کردند. گرچه ناتو مدعی شد که تنها از طریق هوایی مواضع دولت لیبی را زیر آتش بمبارانها قرار می دهد؛ اما ارتشهای قدرتهای امپریالیستی عضوناتو به پشتیبانی از نیروهای مخالف قذافی حملات نظامی را از هوا، زمین و دریا بطور گسترده علیه دولت لیبی به پیش بردند. از همین روزها مداخله و تجاوز مستقیم نظامی و سیاسی قدرتهای امپریالیستی به لیبی دیگر خصلت مبارزه و جنگ مسلحانه از جانب معترضین لیبی به جهت منفی تغییر جهت یافته و مخدوش شد. باین عبارت که "رهبران" تحمیلی توسط قدرتهای امپریالیستی در رهبری اعتراضات و مبارزات مردم نصب شدند و بطور کل اداره و رهبری جنگ علیه رژیم قذافی بدست قدرتهای امپریالیستی عضوناتو افتاد. و "مجاهدین" لیبی در این جنگ دیگر به پایداوهای ارتشهای متجاوز و اشغالگرناتو مبدل شدند. این سرنوشت مبارزات سیاسی و یا مبارزه مسلحانه خلقی است که از رهبری انقلابی مردمی محروم باشد. رهبران کشورهای امپریالیستی عضو ناتو بشمول سرمنشی "ملل متحد" در شام روز آغاز حملات نظامی علیه کشور لیبی در قصر الیزا (در فرانسه) با سرکشیدن جامهای شان بیشتر مانده حمله نظامی جنایتکارانه ناتو علیه خلق و کشور لیبی را باهم تریک گفتند. اگرچه در آن روز جهت انحراف افکار عامه مردم امریکا و جهان گفته شد که نیروهای هوایی امریکا ظاهر آدر حملات هوایی علیه دولت لیبی شرکت نداشتند؛ اما خلاف این ادعا در همان روز اول، نیروی دریایی ارتش امپریالیسم امریکا مستقر در آبهای نزدیک به خاک لیبی، نیرویهای نظامی فدایی رابا موشکهای کروزمورد حمله قرارداد و در تمام مدت جنگ کشتیها و طیارات جنگی

و نیروی مسلح ویژه مربوط به "سیا" از طریق زمین و طیارات اکتشافی و جاسوسی آمریکا از طریق فضا بطور گسترده در جنگ علیه دولت لیبی شرکت داشتند. در همین روز پنتاگن (وزارت دفاع آمریکا) اعلام نمود که 25 کشتی جنگی کشورهای ائتلاف علیه لیبی از جمله سه زیردریایی آمریکایی در مدیترانه مستقر شده اند. فردای آن دولت آمریکا اعلام نمود که (112) موشک کروز به خاک لیبی شلیک کرده و (20) مرکز نظامی دولت لیبی را در سواحل شمالی این کشور منهدم کرده است. همچنین دولت آمریکا از جمله سه فروند بمب افکن رادارگریز (B-52) به پایگاه هوایی اصلی ارتش قذافی خبر داد. طیارات جنگی فرانسه، انگلستان و کانادا پایگاه های دفاع هوایی و برخی اهداف زمینی ارتش قذافی را مورد حمله قرار دادند. روز 20 مارچ 2011 هفده فروند طیاره جنگی آمریکا میدانهای هوایی لیبی را موشک باران کردند. دولت ترکیه با در نظر داشت منافعش (سرمایه گذاریهای چندین میلیاردی در لیبی و حضور حدود بیست هزار کارشناس و کارگر ترکیه در لیبی) در ابتدا تردید از رژیم قذافی حمایت نمود و بعد با حمله نظامی ناتو علیه دولت قذافی به سرعت تغییر جهت داده و از مخالفین رژیم قذافی حمایت نموده و خاک ترکیه محل تجمع مخالفین قذافی قرار گرفت. بتاريخ 4 اپریل دولت ترکیه اعلام نمود که منحنی عضو ناتو وظیفه "کمک رسانی انسانی" را در لیبی بعهده گرفته است، من جمله کمک به مجروحان و انتقال صدها تن آنها برای مداوا به ترکیه. همین اقدام بظاهر "بشر دوستانه" دولت ترکیه نیز در حقیقت بخشی از نقشه شوم امپریالیستهای عضو ناتو و حمله نظامی بر خلق و کشور لیبی است که در کنار سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی عضو ناتو علیه خلق و کشور لیبی قرار گرفت. به همین صورت کشورهای عضو اتحادیه عرب که افراد جنگی القاعده، اخوان المسلمین، سلفی ها و غیره گروه های ارتجاعی اسلامی را مسلح کرده و علیه دولت لیبی به جنگ گماشتند. توجه کنید که چگونه گروه های ارتجاعی اسلامی با مخالفتهای ظاهری آنها "با کفر و استکبار جهانی" منحنی وسیله ای در دست قدرتهای امپریالیستی جهانی و دولت های ارتجاعی قرار گرفته و در جهت تحقق نقشه ها و اهداف پلید ارتجاعی و امپریالیستی آنها عمل می کنند. جریانات بیش از یکسال اخیر یکبار دیگر ماهیت ارتجاعی و چهره های مزدور و شیطنانی گروه های مختلف اسلامی را به نمایش گذاشت که در همسویی و همکاری با دولت های ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی علیه منافع خلقهای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و سلب استقلال و حاکمیت ملی آنها خاینانه و جنایتکارانه عمل می کنند. جریانات یکسال اخیر در شمال افریقا و شرق میانه بیش از پیش این امر را به ثبوت رساند که گروه های ارتجاعی اسلامی از "معتدل" و افراطی آنها خادم طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور سرمایه داری جهانی و امپریالیسم هستند. اینها مالکیت خصوصی را مقدس می شمارند و برای حفاظت و حراست از آن حاضرند با جانی ترین و وحشی ترین دشمنان داخلی و خارجی خلقها و ملل تحت ستم کمک و همکاری کنند و علیه هر اندیشه و گروه سیاسی انقلابی و مترقی که برای قطع سلطه امپریالیسم و سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و ویرانی بنیاد مالکیت خصوصی و برپائی یک نظام عادلانه انسانی مبارزه می کند، قرار می گیرند. گروه های اسلامی در طول قرنهای این وظیفه "نامقدس" را در کشورهای مختلف جهان انجام داده اند و در آینده نیز انجام خواهند داد. گروه های ارتجاعی مذهبی قرون وسطائی با تمام تزویر و نیرنگهای شیطنانی اعمال ضد مردمی و ضد انسانی شان را زیر پرده شعار اسلام خواهی و "دفاع از حقوق مردم مسلمان" در جهان انجام می دهند و باین صورت برای مدتها می توانند توده های عوام نا آگاه کشورهای اسلامی را به آسانی اغوا کنند. در این کشورها تمام رژیمهای ارتجاعی و ضد مردمی چه "لائیک" و چه مذهبی زمینه پرورش و نفوذ و رسوخ گروه های ارتجاعی اسلامی را در جوامع شان مهیامی کنند. این گروه ها همیشه مورد توجه قدرتهای استعماری و امپریالیستی جهانخوا بوده و ارتباطات آشکار و پنهان با آنها داشته اند و در شرایط مقتضی از آنها در جهت منافع غارتگرانه شان در سطح کشورها و در مناطق معینی از جهان استفاده کرده اند. البته این منحصر به گروه های ارتجاعی مذهبی (اسلامی) نیست. امپریالیسم و ارتجاع بین المللی از هر گروه ارتجاعی مذهبی و "غیر مذهبی" در جهت منافع و اهداف شان و بر علیه جنبشهای انقلابی پرولتری و مترقی و سرکوب آنها استفاده می کنند. حمله نظامی ناتو به لیبی دور دیگری از تجاوز و اشغالگری و تسلط استعماری امپریالیستهای غارتگر تحت رهبری امپریالیستهای آمریکائی، فرانسوی و انگلیسی از آغاز قرن بیست و یکم است که علیه خلقها و ملل

تحت سلطه امپریالیسم صورت گرفت. دواول تهاجم نظامی واشغال استعماری امپریالیسم امریکا ومتحدین آن به افغانستان درسال 2001 میلادی وبه کشور عراق درسال 2003 میلادی است. امپریالیسم امریکا ومتحدین آن درطی یکدهه اخیرده ها هزارتن از مردم افغانستان وصدها هزارتن از مردم عراق را وحشیانه بقتل رساندند وبه همین پیمانہ توده های مردم را معیوب ومعلول کرده اند؛ هزاران تن را در زندانهای مخوف شکنجه کرده اند، شنیعترین جنایات را علیه خلقهای افغانستان وعراق رواداشته واین کشورها را در همه عرصه ها به ویرانی کشیدند ودولتهای مزدوروخاین وجنایتکاری رابرمردم افغانستان وعراق تحمیل کرده اند. ده سال است که امپریالیستهای غارتگر امریکائی واروپائی با تبلیغات گمراه کننده مبنی بر " جنگ علیه تروریسم، تأمین حقوق بشروبرقراری دموکراسی" و " حفاظت ازجان غیرنظامیان" به تجاوزات وجنایات شان علیه خلقها وملل مظلوم تحت ستم ادامه می دهند. امروزبخشهای زیادی از مردم درسراسرجهان تا حدی به اهداف شوم وغارتگرانه امپریالیستهای امریکائی واروپائی پی برده اند؛ اما مسئله اساسی ومهم آگاهی سیاسی توده های خلق وموجودیت رهبری یک حزب سیاسی انقلابی پرولتری ویک جنبش واقعا انقلابی مردمی است. ازاین طریق است که توده های خلق درباره ماهیت وخصلت طبقاتی امپریالیستها واهداف شوم وغارتگرانه آنها وماهیت طبقات حاکم ارتجاعی کشورهای خودشان (که قلاده نوکری قدرتهای امپریالیستی را درگردن دارند وبا همدستی این قدرتهای تاراجگروغدار علیه خلقهای کشورهای شان خیانت وجنایت می کنند) آگاهی حاصل می کنند. با سلاح دانش وآگاهی انقلابی است که توده های مردم می آموزند که چگونه وازکدام طریق می توانند به سلطه طبقات ارتجاعی حاکم بومی وتسلط امپریالیسم خارجی درکشور(کشورهای) شان خاتمه دهند. توده های خلق بیش از همه ستم واستثمارومظالم وجنایات وتجاوزات طبقات ارتجاعی حاکم وامپریالیستها را با پوست وگوشت واستخوان شان احساس ولمس می کنند وهرلحظه جسم وروح شان تحت چنین فشارهای عذاب دهنده وجانکاه خرد می شود وسالهای طولانی دیگرنیزدرجهنم درد ورنج، فقروبیچارگی و درآتش استبداد وبی عدالتی وخیانت وجنایت طبقات حاکم وحامیان خارجی شان خواهند سوخت. خلقهای جهان مشاهده می کنند که امریکا وناتو براساس اهداف معین آنها افغانستان وعراق رابه اشغال نظامی وتسلط استعماری درآوردند؛ امپریالیستها هرگزروی احساس " بشرخواهانه" به لیبی نرفتند بلکه منابع سرشارنفت لیبی و دیگرمنافع غارتگرانه شان آنها را به این کشورکشانده است. سرمایه داری جهانی وامپریالیسم وهمه نظامهای طبقاتی درطول تاریخ توده های خلق را مورد ستم واستثماربیرحمانه قرار داده وشنیعترین جنایات رابرآنها اعمال کرده وبه شیوه های مختلف علیه بشریت جنایت وخیانت رواداشته اند ومی دارند. همه ثروتهای کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و دیگرنظامهای طبقاتی درکره زمین حاصل دسترنج وعرق ریزی توده های خلق زحمتکش وغارت وتاراج منابع وثروتهای آنها درطول قرنها بوده است. دست این قدرتهای اهریمنی همه روزه به خون توده های خلق مظلوم آلوده بوده وحقوق انسانی واجتماعی آنها رانقض وپایمال می کنند. درطی ماه های اخیراین مسئله بیش ازپیش برای مردم جهان آشکارشده است که برخلاف ادعاهای دروغین وعوام فریبیهای ملل متحد وکشورهای عضوناتو؛ آنها درلیبی برای جلوگیری صرف ازحملات نیروهای هوایی دولت لیبی علیه مردم بیدفاع لیبی نرفتند؛ بلکه برای پیش برد یک جنگ تمام عیاردرهمه عرصه های هوایی، زمینی ودریائی وتربیت نظامی وتسلیم نیروهای مخالف قذافی وسرنگونی رژیم وی به لیبی رفتند.

کشورهای عضوناتوبتاریخ 18 اپریل مزورانه اعلام کردند که باید کمکهای نظامی به مخالفین قذافی صورت گیرد ومشاورین نظامی فرانسه وانگلستان به لیبی بروند. درحالیکه این نیروها قبلا به لیبی واردشده وعلیه رژیم قذافی عملیات می کردند. بعد ازآن بگونه آشکاروبه پیمانہ وسیع اقدام به پیاده کردن نیروهای نظامی زمینی ودریائی درخاک وآبهای متعلق به لیبی کرده وبا پیش رفته ترین وسایل مخابراتی نظامی تمام مواضع وحركات دولت وارتنش لیبی را تحت ترصد ونظارت گرفتند.

بتاریخ 17 می رژیم قذافی اعلام نمود که هیئتی رابه نزد رهبران دولت امپریالیستی فدراسیون روسیه فرستاده است تا این کشوربرای صلح وگفتگو با مخالفین اش ویافتن راه حل سیاسی به وی کمک کند؛ اما این اقدام اواثری نبخشید. زیرا امپریالیسم فدراسیون روسیه از موقف وتصمیم جدی دولت امریکا

دیگر کشورهای امپریالیستی درباره لیبی و سرنگونی رژیم قذافی اطلاع داشت و آمریکا و ناتو دیگر امکان مصالحه بین مخالفین و رژیم قذافی را از بین برده بودند. از جانبی هم امپریالیستهای روسیه و چین با اقدام شان در شورای امنیت ملل متحد در واقع برای حمله نظامی ناتو به لیبی زمینه سازی و کمک کرده بودند. از جهتی هم دولت آمریکا از سالها قبل برای سرنگونی رژیم قذافی و تسلط کامل بر منابع نفت لیبی توطئه چینی می کرد و نقشه می کشید و از جانب دیگر مخالفین قذافی دیگر نیروی مستقل و ملی نبودند که بتوانند مستقلانه در جهت تأمین منافع کشور و سر نوشت سیاسی آینده مردم لیبی با قذافی و یا بدون قذافی تصمیم بگیرند؛ زیرا آنها به آله دست قدرتهای امپریالیستی مبدل شده بودند. با ادامه جنگ و کشتار مردم لیبی توسط طیارات ناتو هر قدر قذافی آوای "صلح" سر می داد؛ ملل متحد و امپریالیستهای عضو ناتو به آن توجهی نمی کردند. تا آن زمان رژیم قذافی متحمل خسارات زیادی شده بود و طی چند روز حملات ناتو بر مواضع ارتش قذافی در شهر ترابلس شدت گرفته بود و ضربات خردکننده بر تأسیسات و مقرهای نظامی او وارد شده بود. همچنین فشارهای سیاسی و اقتصادی و تبلیغات ضد رژیم قذافی و جنگ روانی توسط کشورهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی خاصاً کشورهای عضو جامعه عرب دولت لیبی را در وضعیت نهایت بدی قرار داده بود و ملاحظه می شد که فریاد "واصلحاً" ی رژیم قذافی دیگر از روی ضعف بود، نه به منظور تبلیغات سیاسی.

در آن شرایط با اثر تجاوزات و مداخلات همه جانبه قدرتهای امپریالیستی در لیبی، اوضاع برای مردم بی دفاع و بی پناه این کشور به شدت وخیم شده بود، هزاران تن کشته و زخمی شده و ده ها هزار تن از مردم لیبی مجبور به فرار از خانه ها و کشورشان شدند، هزاران کارگر خارجی که طی سالها در لیبی کار می کردند، بیکار شده و مجبور به ترک لیبی شدند، شیرازه زندگی مردم فروپاشید و دست آوردهای معنوی و مادی مردم لیبی در طی دهه ها توسط ارتشهای متجاوز و اشغالگر امپریالیستها به نابودی کشیده شد. قدرتهای امپریالیستی عضو ناتو "شورای" مخالفین قذافی را منحیث دولت "مشروع" لیبی به رسمیت شناخته و سفارتخانه های شان در ترابلس مسدود و دفاتر دیپلوماتیک خود را در شهر بنغازی منحیث مرکز "حکومت" مخالفین رژیم قذافی، مستقر کردند. بعد از آن کوماندهای آمریکائی و فرانسوی و انگلیسی نیز بطور آشکار علیه نیروهای دولت قذافی می جنگیدند. چنانکه مجله "گلوبال ریسرچ" در شماره (22 اکتوبر 2011) خود نوشت که: "نیروهای عملیات ویژه ناتو از ماه فبروری بطور مخفی در خاک لیبی پیاده شده بودند". بتاريخ 4 جون ناتو هلیکوپترهای اپاچی را وارد صحنه نبرد با نیروهای رژیم قذافی نمود. این هلیکوپترها در سطح پائین پرواز کرده و اهداف شان را دقیق مورد حمله قرار می دهند.

از آغاز حملات نظامی ناتو بر لیبی نه تنها مواضع نیروهای نظامی هوائی، زمینی و دریائی رژیم قذافی که تمام تأسیسات نظامی کشور لیبی مورد حملات پیهم طیارات ناتو قرار گرفتند و این حملات بدون وقفه شب و روز ادامه یافت. طبق گزارش خبرنگاری بی سی نیروهای هوائی ناتو حد اقل شبانه روزی چهل بار ترابلس و باقی شهرهای لیبی را مورد موشک باران سنگین قرار می دادند. بتاريخ 23 اگست مخالفین قذافی به شهر ترابلس وارد شدند و قرارگاه قذافی را تصرف کردند. تا این زمان هنوز شهرهای مصراته، بنی ولید، سرت، جفره و سبها در دست هواداران قذافی بود؛ لیکن به محاصره نیروهای ناتو و مخالفین قذافی درآمده بودند. بتاريخ 17 سپتمبر مطبوعات غربی گزارش دادند که با اثر حملات نظامی ناتو تا این تاریخ حدود ده هزار نفر از مردم لیبی کشته شده و هزاران نفر زخمی و ترابلس از طرف نیروهای ناتو و مخالفین بومی تحت محاصره قرار گرفته است. بعد از آنکه نیروهای نظامی ناتو مستقیماً علیه رژیم قذافی وارد جنگ شدند و صد هاتن مزدور از گروه های اسلامی و غیر اسلامی از کشورهای دیگر را وارد جنگ کردند و بعد از آن نیروهای بومی لیبی در واقع به پایداوهای ارتشهای ناتو مبدل شدند تا اینکه منحیث نیروهای مستقل برای آزادی و دموکراسی مبارزه کنند. بعبارت دیگر رهبری جنبش و جنگ مردم لیبی بدست قدرتهای امپریالیستی و جناح دیگری از نیروهای ارتجاعی لیبی افتاد. در طی 5-6 ماه حملات سنگین هوائی، زمینی و دریائی ناتو علاوه بر تأسیسات نظامی تمام تأسیسات و زیرساختهای لیبی را منهدم کردند و ویرانیهای گسترده را بر کشور لیبی در تمام عرصه ها وارد کردند. بعبارت دیگر آنچه در طی چهل سال اخیر بنیایافته بود توسط امپریالیستها و جناح دیگری از دشمنان داخلی خلق لیبی ویران شدند.

در حالیکه این آبادیها و تأسیسات توسط سرمایه، منابع و زحمات کثیفیهای مردم لیبی اعمار شده بودند که بدست امپریالیستهای غارتگرویران گردیدند تا در بازسازی آنها شرکت‌های کشورهای سرمایه داری به قراردادهای چند ده میلیارد دلاری دست یابند. باید تذکر داد که امپریالیستهای امریکائی و ناتو عمدانه وزیرپوشش عملیات نظامی ویرانیهای گسترده را بوجود می آورند و این تاراج گران وحشی در افغانستان و عراق نیز چنین کردند.

در لیبی رهبری خیزش مردم علیه رژیم مستبد و ضد مردمی و جنایتکار قذافی از ابتدا توسط بخشی از طبقه حاکم که در مخالفت با قذافی قرار داشت و قدرتهای امپریالیستی حامی آنها تصرف شد و از مسیر اصلی آزادی خواهانه اش منحرف گردید و در نتیجه جای دیکتاتور سابق را دیکتاتورهای فرمانبردار تر جدیدی گرفتند. اکثریت اعضای قدرتمند دولت انتقالی لیبی متشکل از حکام عالی رتبه رژیم قذافی، سران قبایل مخالف قذافی، رهبران گروه های نظامی و سیاسی اسلامی افراطی و افرادی که طی سالها در کشورهای غربی زندگی کرده و وابستگیها و سرسپردگیهای شدیدی به قدرتهای امپریالیستی دارند، می باشند. عمر مختار الحریری در اولین تشکل مخالفین قذافی مسئول امور نظامی بود. او یکی از افسران کودتای سال 1969 بود که بر رهبری قذافی علیه سلطان ادریس انجام شد. او در سال 1975 با اقدام کودتا علیه قذافی دستگیر و به 15 سال زندان محکوم شد. فرد دیگر جنرال عبدالفتاح یونس وزیر داخله رژیم قذافی بود که چند ماه قبل ظاهراً با اثر رقابتهای درونی گروه های مخالف قذافی کشته شد؛ اما گفته می شود که وی با اثر توطئه "سیا" و سایر قدرتهای غربی قتل رسیده است. شخص دیگر ژنرال خلیفه بالفاسم (صفر) قوماندان نظامی در ارتش لیبی که علیه قذافی تمرد کرده و به مخالفین پیوست. دو نفر دیگر (حکیم بلحاج و الحصدی) از افراد مشهور القاعده هستند که در افغانستان و عراق جنگیده اند. آنچه که رهبران جدید لیبی تحول "انقلابی" می خوانند، یک ترفند عوامفریبانه ارتجاعی امپریالیستی بیش نیست که بدین وسیله مردم لیبی را اغوا می کنند. در طی شش-هفت ماه اخیر ده ها هزار تن از مردم لیبی وحشیانه بقتل رسیدند، ده ها هزار تن دیگر مجروح و معیوب و هزاران نفر مجبور به فرار شده و مردم لیبی به فقر و فلاکت و بی سرنوشتی کشیده شده اند. آنچه بعد از رژیم قذافی بر مردم لیبی تحمیل شد جناح دیگری از طبقات ارتجاعی وابسته و نوکر امپریالیسم و تسلط همه جانبه قدرتهای امپریالیستی بر منابع و ذخایر لیبی و سرنوشت سیاسی خلقهای این کشور است. امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای اروپائی شیانیه از "دموکراسی و انتخابات آزاد" به مردم لیبی وعده می دهند، چنانکه 11 سال قبل به مردم افغانستان و 9 سال قبل به مردم عراق وعده داده بودند. دموکراسی این جهانخواران در ماهیت همان دموکراسی بورژوا امپریالیستی است برای طبقات حاکم ارتجاعی لیبی. تمام نیروها و افراد ارتجاعی و وطن فروش و جنایتکار مذهبی و سکولار از داخل و خارج لیبی جمع شدند تا بروبرانه های رژیم قذافی رژیم ارتجاعی خودشان را تشکیل دهند. یکی از این جمله فردی بنام عبد الحکیم بلحاج است که در طی جنگهای ماه های اخیر علیه رژیم قذافی رهبری یک ارتش (800) نفره از گروه های ارتجاعی اسلامی افراطی وابسته به القاعده را بعهده داشته است؛ بعبارت دیگر رهبری قصی القلب ترین، جانی ترین و وحشی ترین آدمکشان را. او بعد از سقوط رژیم قذافی بحیث یکی از اعضای رهبری شورای نظامی اداره انتقالی لیبی تعیین شده است. همچنین علی و جلال و سیان بوقلوا از اعضای گروه های اسلامی بنیاد گرا هستند که نقش تعیین کننده در شورای انتقالی لیبی (رژیم دست نشانده) دارند. اینها نیز سابقه جنگ در افغانستان علیه ارتش سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور خلقی پرچمیها و گروه های رژیم ربانی را دارند و از نزدیکان اسامه بن لادن هستند. بلحاج در سال (2006) توسط سرویسهای اطلاعاتی امریکا و انگلیس در بنکاک دستگیر شد و سازمان (سیا) امریکا او را به رژیم قذافی تحویل داد. ناگفته نماند که بر اساس برخی از گزارش گران غربی، سازمان جاسوسی انگلستان در طی سالهای اخیر نیز چندین زندانی متهم به "اقدامات تروریستی" را بنا بر "محدودیتهای قانونی" در انگلستان برای شکنجه های وحشیانه و ضد انسانی جهت اعتراف گیری مورد نظر آنها و هم برای نگهداری در زندانهای لیبی به رژیم تحت رهبری قذافی تسلیم کرده بود. عبد الحکیم بلحاج بعد از رهائی از زندان قذافی در شورشهای ماه های اخیر علیه رژیم او قرار گرفت. این مسئله تنها در لیبی اتفاق نیفتاده است، بلکه در دیگر کشورهای شمال افریقا و شرق میانه که توده های

مردم در طی بیش از یکسال اخیر علیه رژیم های مستبد و خودکامه بپاخاسته اند، رخ داده است. قدرتهای امپریالیستی خاصاً آمریکا و انگلستان در این جریانات بشدت سعی کرده اند تا جناح های باصطلاح "معتدل" از جریانات و گروه های اسلامی اخوان المسلمین، سلفی ها و گروه های از تشکل القاعده را کمک و حمایت کنند تا خود را دوباره سازمان دهند. قدرتهای امپریالیستی و طبقات ارتجاعی حاکم این کشورها تلاش کردند تا از این گروه های قرون وسطائی و وحشی علیه جریانات و گروه های مترقی در این کشورها کار بگیرند. نمونه های عملی آن در کشورهای تونس، مصر و لیبی مشخص شده اند و جنبشهای برحق و عادلانه مردم در کشورهای یمن و سوریه نیز تحت رهبری همین گروه های اسلامی و افراد ظاهراً بریده از ارتشهای این کشورها قرار گرفته اند.

بتاریخ 25 سپتامبر 2011 شورای انتقالی "درلیبی گفت:" دولتهای که ما را در جنگ علیه قذافی کمک کرده اند با سپردن قرارداد های ساختمانی به آنها، از اوشان تشکر خواهیم کرد". طبق یک بررسی مقدماتی بازسازی تخریبات و ویرانیهای که قدرتهای امپریالیستی در طی (9) ماه به لیبی وارد کرده اند به حدود 500 میلیارد دلار تخمین شده است. این مطلب را احمد جبرئیل (صدراعظم شورای مؤقت لیبی) طی مصاحبه ای با برنامه انگلیسی بی بی سی بنام (Hard Talk) اظهار داشت. به علاوه شرکت های بزرگ نفتی اروپائی منجمله (Totaal - Shell - BP) و شرکت های نفتی امریکائی دندان تیز کرده اند که منابع نفت لیبی را (منحیث دوستان و کمک کنندگان "رهبران جدید" لیبی) به تصرف شان در آورند. اینها عمدتاً جای شرکت های روسی و چینی را در بهره برداری از منابع نفتی لیبی خواهند گرفت. در لیبی تنها مسئله ذخایر کنونی نفت لیبی که آماده بهره برداری اند، نیست؛ بلکه حوزه های نفتی بزرگ دیگری کشف شده اند که تفحص و استخراج آنها به دولت چین داده شده بود. و مضافاً صدها پروژه اقتصادی و ساختمانی از 400 تا 500 میلیارد دلار هزینه دارد که قذافی گرایش بیشتری به عقد قراردادهای با دولت چین، رقیب دولت آمریکا و دولتهای اروپائی و ترکیه داشت.

در طی چند دهه دولت آمریکا تلاش نمود تا قذافی را از قدرت ساقط کرده و بر منابع نفتی لیبی طومر امیاش تسلط پیدا کند. از جانب دیگر بنا بر موقعیت سوق الجیشی و جیواستراتژیک مهم لیبی در دریای مدیترانه که حیثیت دروازه دخول به قاره افریقا را دارد، برای امپریالیسم آمریکا و امپریالیستهای اروپائی لیبی از اهمیت استراتژیک مهمی برخوردار بوده است. قذافی سالها با ژستها و حرکات تصنعی "ضدامپریالیستی" سعی می کرد تا وابستگی با قدرتهای امپریالیستی مورد نظرش داشته باشد. در سالهای اخیر علاوه بر امپریالیسم فدراسیون روسیه روابط نزدیکی با امپریالیسم نوظهور چین نیز برقرار کرده بود. اگرچه قذافی در طی 6 سال اخیر برای امپریالیستهای اروپائی و امریکائی باصطلاح حرف شنوده و با آنها ارتباطات نزدیک برقرار کرده بود. حتی قذافی اجازه داد که سازمان (سیا) آمریکا همکاریهای گسترده با دستگاه نظامی و استخبارات لیبی در منطقه داشته باشد. اما بنا بر سرپیچیها و نا فرمانیهای سابق قذافی از او امرابرقدرت امپریالیستی آمریکا؛ آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی اروپائی خواستند تا در لیبی رژیم کاملاً سرسپرده و فرمانداری را روی کار آورند تا بتوانند سود اضافی بیشتری از منابع نفت لیبی به جیب زده و این منطقه را بطور کامل تحت کنترل داشته باشند. چنانکه سالها بود که حذف صدام حسین و معمر القذافی در دستور کار امپریالیسم آمریکا قرار داشت. تا که شرایط و زمینه برای عملی کردن توطئه های آمریکا و ناتو فرارسید. سیر تحولات دراماتیک در لیبی (از شروع تظاهرات مردم در شهر بنغازی تا سقوط رژیم قذافی) نشان داد که امپریالیسم امریکائی در سالهای اخیر نیز بگونه پنهانی مشغول توطئه چینی علیه رژیم قذافی بوده است.

با سقوط شهر ترابلس توسط نیروهای ناتو و تصرف این شهر توسط مخالفین قذافی باز هم جنگ در چند شهر لیبی منجمله مصراته و بنی ولید (محل سکونت بزرگترین و قدرتمندترین قبیله در لیبی بنام قبیله "وارفال") ادامه یافت. هواداران قذافی در این شهرها عمدتاً شهر مصراته و بنی ولید مقاومت شدید و طولانی علیه نیروهای ناتو و مخالفین قذافی کردند. مقاومت طرفداران قذافی در شهر مصراته علیه نیروهای ناتو و مخالفین بومی قذافی برای مدت دوماه ادامه یافت که بیش از هزار نفر کشته شدند و اکثریت آنها توسط نیروهای ناتو بقتل رسیدند.

اگرچه در دوران رژیم قذافی بخش زیادی از مردم لیبی از مزایای خانه ارزان، خدمات صحتی و تعلیم مکمل و همگانی و مجانی برخوردار بودند. زنان تا حدی به حقوق مدنی شان رسیده بودند. همچنین لیبی از ثروتمندترین کشورهای آفریقایی بود. مقدار هنگفتی ذخیره طلای پشتوانه ارزی وده ها میلیارد دلار وجه نقدی از رژیم قذافی باقی مانده است. اما این رژیم با ماهیت طبقاتی معین آن منحصی نماینده منافع طبقات ارتجاعی لیبی و امپریالیسم بین المللی و رژیم خود کامه و مستبد بود که در طی چهل سال حکومتش نیروهای مترقی لیبی را با شدید ترین وجهی سرکوب و نابود کرد و اجازه رشد و تکامل سیاسی مترقی را به هیچ صورت برای مردم لیبی نداد که شدیداً محکوم است. ولی با تأسف که مردم لیبی تحت رژیم دست نشانده امپریالیسم بعد از قذافی، آینده پر مشقت و ظلمتباری را پیش روی خواهند داشت. و قدرتهای امپریالیستی اروپائی و امریکائی تجاوزات نظامی هوائی، زمینی و دریائی مستقیم و همه جانبه شان را بر کشورهای و سرنگونی رژیم معمر القذافی را " پیروزی انقلاب" لیبی تبلیغ کردند و مشتی از افراد و گروه های ارتجاعی وابسته و مزدور شان را در لیبی بقدرت رساندند و بر منابع طبیعی سرشار و ثروتهای مردم لیبی چنگ انداختند.

بتاریخ 20 اکتوبر کاروان موترهای قذافی در شهر سرت توسط طیارات ناتو مورد حمله قرار گرفت و قذافی توسط کوماندهوهای امریکائی که با تغییر لباس در صف مخالفین مسلح قذافی قرار داشتند، زنده دستگیر شد و بدون معطلی بوسیله نیروهای بومی مزدورشان جنایتکارانه مورد تجاوز قرار گرفت و بعد به شکل فجیعی بقتل رسید. بعدها آشکار شد که در طی چند ماه تمام دستگاه های جاسوسی زمینی و هوائی ناتو و وسایل مدرن و حساس جاسوسی امریکا بشمول طیارات (AWAX) را با کار انداخته بودند تا معمر القذافی را پیدا کرده و بدون معطلی بقتل برسانند. در طی ماه ها حرکات قذافی توسط طیارات بدون پیلوت امریکائی تعقیب می شده است. به همین طریق طیارات امریکا محل کاروان قذافی را برای طیارات فرانسوی اطلاع دادند که با پرتاب دو بمب (500) پوندی روی کاروان وی، او را مجروح و دستگیر کردند. همچنین خبرنگاران غربی گزارش کردند که در زمان دستگیری قذافی مامورین (سیا) امریکا در صحنه حضور داشتند. بتاریخ 28 اکتوبر 2011 نیویورک تایمز افشا کرد که تصمیم قتل قذافی در ماه سپتمبر طی جلسه ای در قصر سفید گرفته شده بود. زیرا امپریالیستهای غربی از این بیم داشتند که زنده گرفتار شدن و محاکمه قذافی در "دادگاه بین المللی" (لاهاه) اومسایلی را افشا کند که موجب سرافکنندگی و افتضاح آنها شود. در همین روز مطبوعات غربی از لیبی گزارش دادند که حدود بیست هزار پروانه از ذخیره راکتهای زمین به هوا و بسیاری دیگر از اسلحه سبک و متوسط ارتش لیبی توسط گروه های اسلامی دستبرد زده شده است. در همین گزارش گفته شد که تا این تاریخ حدود (50) هزار تن در لیبی عمدتاً توسط ارتشهای مهاجم و اشغالگرناتو بقتل رسیده اند، 200 هزار تن زخمی و صدها هزار تن آواره شده اند. ناتو در طی (7) ماه (26) هزار پرواز و بیش از ده هزار عملیات هوائی در خاک لیبی علیه ارتش و مواضع رژیم قذافی انجام داد که اکثر پروازها با بمب و با پرتاب موشک انجام شده است. با اضافه عملیاتیهای زمینی و دریائی ناتو و ارتش امریکا برای سرنگونی رژیم قذافی.

بعد از قتل قذافی دولت موقت جدید در لیبی تشکیل شد. این دولت دست نشانده در اولین روز اعلان موجودیت اش؛ حمله بر حقوق زنان را آغاز کرده و چند زنی را که در رژیم قذافی غیر قانونی بود دوباره قانونی اعلام نمود. همچنین رئیس حکومت موقت لیبی گفت که در آینده قانون اساسی لیبی بر مبنای احکام شریعت اسلام تدوین خواهد شد. همین موضوع بدون هیچ گونه تردیدی بیانگر آنست که نیروهای اسلامی در دولت موقت لیبی تسلط کامل داشته و احکام شریعت اسلام نظام قانونی آینده لیبی را نیز شکل خواهد داد. طبق گزارش گران غربی بعد از سرنگونی رژیم قذافی و تشکیل رژیم موقت اوضاع امنیتی بشدت وخیم شده و زدنی و قتل و دستگیریهای خودسرانه و زندان و شکنجه و قتل هواداران قذافی و نقض حقوق بشر بصورت عام و بطور گسترده وجود دارد. فقر و تنگدستی، کمبود آب و برق، بیکاری، بی سرپناهی، بی حقوقی کتله های مردم، نا امنی وده ها بدبختی و مصایب دیگر در لیبی بیداد می کند. بدون شک با در نظر داشت خصلت طبقاتی و ماهیت ایدئولوژیک سیاسی رهبری جنگ و تسلط همه جانبه قدرتهای امپریالیستی جهانخوار در لیبی و ماهیت رژیم دست نشانده کنونی، تاحد زیادی میتوان آینده کشور و مردم لیبی را پیش بینی کرد که بسیار تاریک و دردناک خواهد بود.

بتاریخ 23 جنوری 2012 سایت فارسی بی بی سی گزارش داد که شهرینی ولید دوباره به دست هواداران قذافی افتاده است و نیروهای کمکی شورای انتقالی به این شهرا عزام شده اند. همچنین گزارش شد که در هفته های اخیر درگیریهای بین گروه های که متحداً علیه رژیم قذافی جنگیده اند، صورت گرفته است. دولت انتقالی لیبی تا حال نتوانسته است گروه های مختلف مسلح را در لیبی خلع سلاح کند. بسیاری از این گروه ها از تحویل سلاحهای شان به دولت موقت خود داری می کنند و می گویند که به حاکمان جدید این کشور اعتماد ندارند. و نیز گزارش شده که چند روز قبل گروهی از مردم معترض در شهر بنغازی بیک دفتر دولتی (که رئیس دولت موقت نیز در آن حضور داشته) حمله کرده اند. همچنین نماینده ملل متحد گفت که شبه نظامیان لیبیائی از کنترل خارج شده اند و حدود هشت هزار تن از طرفداران قذافی را در بازداشتگاه های سری محبوس کرده و مورد شکنجه های غیر انسانی قرار داده اند. همین منبع علاوه نمود که شهر ترابلس به چهار قسمت بین گروه های مسلح تقسیم شده و بطور کل ثبات و امنیت و مصئونیت در لیبی وجود ندارد. در بین اعضای "شورای ملی" اداره کننده دولت لیبی اختلافات شدیدی وجود دارد و گروه های اسلامی در لیبی بشدت قدرت گرفته اند و از خارج خاصاً از طرف دولت قطر، عربستان سعودی و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس حمایت و کمک می شوند.

2- ادامه اعتراضات و تظاهرات مردم مصر بعد از استعفای حسنی مبارک:

بعد از کناره گیری حسنی مبارک از قدرت دولتی با ترفشار اعتراضات و تظاهرات مردم مصر، "شورای عالی نیروهای مسلح مصر" بتاريخ 13 فیروری 2011 زمام امور را بدست گرفت. شورای نظامیان مصر قانون اساسی مصر را بحالت تعلیق در آورد، پارلمان را منحل کرد و کمیته ویژه ای را برای پیش نویس قانون اساسی جدید مصر تشکیل کرد و به مردم مصر وعده داد که انتخابات پارلمانی در طی شش ماه برگزار خواهد شد. لیکن حدود دوماه بعد از حذف حسنی مبارک از رأس هرم قدرت؛ هزاران تن از مردم معترض در مصر بار دیگر بتاريخ 4 اپریل 2011 در میدان آزادی شهر قاهره جمع شدند و علیه سران ارتش و حکومت نظامیان شعار دادند. تظاهرکننده ها ارتش را مدافع حسنی مبارک و اطرافیان او خواندند. بخشی از تظاهرکنندگان می گفتند که "انقلاب ما تا حصول خواستهای ما ادامه خواهد یافت". در این تظاهرات گروه های اسلامی عمدتاً اخوان المسلمین و سلفی ها شرکت نکردند؛ زیرا ملاحظه می شود که این گروه ها از همین سطح تحولات بوجود آمده در صحنه سیاسی مصر راضی بوده، به خواستهای سیاسی شان دست نیافته اند و بدین لحاظ از (شورای نظامیان) حاکم بر مصر حمایت می کنند.

بتاریخ 22 جون سال 2011 مطبوعات غربی گزارش کردند که بعد از استعفای حسنی مبارک هزاران تن از مردم معترض مصر علیه رژیم مبارک توسط "شورای نظامیان" دستگیر شده و در دادگاه های نظامی محاکمه شده اند؛ بندهای سیاسی رها نشده اند، وضعیت اضطراری پا برجاست، دادگاه های نظامی هنوز برقرار است و زنان مانند سابق از حقوق مدنی و اجتماعی شان محروم هستند. چنانچه تظاهرات زنان مصر در روز هشت مارچ (روز بین المللی زن) در میدان التحریر مورد حمله وحشیانه گروه های اسلامی افراطی قرار گرفت و پولیس مصر در این حرکت ضد دموکراتیک و ضد انسانی گروه های اسلامی تقریباً موضع انفعالی اتخاذ کرد. در حالیکه چندی قبل در همین میدان تحریر مردم معترض مدعی "پیروزی انقلاب دموکراتیک" در مصر شدند. ولی زنان مصر در همین میدان آزادی، بخاطر تجلیل از روز بین المللی زن توسط گروه های ارتجاعی اسلامی با حمایت مستقیم و غیر مستقیم دولت مصر، مورد حملات وحشیانه قرار گرفته، لت کوب شدند و به طرز فجیعی مورد هتک حرمت قرار گرفتند. در حالیکه چنین آزادیهای مدنی از جمله ابتدائی ترین خواستهای مردم مصر بود که بخاطر آن مبارزه کردند و کشته دادند. همچنین بگفته عفو بین الملل ارتش مصر در جریان اعتراضات ماه مارچ زنان تظاهرکننده را دستگیر، شکنجه و مجبور به "آزمایش بکارت" کرده است. بگفته همین منبع بتاريخ 9 مارچ در میدان التحریر حد اقل 18 تن از زنان تظاهرکننده را پولیس دستگیر کرده است. همین منبع حقوق بین الملل افزود که زنان دستگیر شده لت و کوب شدند، تحت شوک الکتریکی قرار گرفتند و برای بازجویی برهنه شده اند.

از آنجاییکه مبارزات آزادی خواهانه مردم مصر بدون رهبری انقلابی مردمی بود، دست آورد های مبارزات آنها توسط جناح دیگری از طبقات حاکم سرمایه دار و ملاک مصر (در رأس آن ارتش) به کمک

امپریالیسم خاصاً امپریالیسم امریکا مصادره شد؛ از اینرو توده های مردم مصر عمدتاً زنان و جوانان تحصیل کرده به همین سطح خواستهای دموکراتیک شان هم دست نیافتند. طبق گزارش سایت فارسی بی بی سی بتاریخ 27 جون ده هاهزار نفر از مردم معترض مصر در میدان (تحریر) جمع شدند و از مقامهای حکومت نظامیان خواستند تا روند اصلاحات دموکراتیک را تسریع کنند. تظاهرکننده ها این حرکت خود را "انقلاب دوم" خوانده و خواستار برگزاری محافل اعتراضی مشابه در سراسر مصر شدند. روی برخی از پلاکاردهای آنها نوشته شده بود که: "انقلاب پایان نیافته است". به حواله همین سایت بتاریخ 29 جون تظاهرکننده های ضد دولت مصر و پولیس در میدان تحریر طی هفته ها برای اولین بار با هم درگیر شدند. طبق همین گزارش ده ها نفر از معترضین زخمی شدند. معترضان خواهان تسریع روند محاکمه مقامهای بلند پایه حکومت در زمان حسنی مبارک بودند. در این تظاهرات گروهی از معترضین با فریاد خواهان سرنگونی حکومت نظامیان شدند.

بتاریخ 30 جون هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه امریکا گفت که: "امریکا در تلاش است تا با ایجاد ارتباط با سازمان اخوان المسلمین مصر، اصول دموکراسی در مصر را ارتقاء دهد و سازمان اخوان المسلمین نیز از این اقدام امریکا استقبال کرد". همچنین وزیر خارجه امریکا گفت که: "تمام گروه های مصری را که از تظاهرات غیر خشونت آمیز حمایت کنند، درگیر این هدف می کند". این اظهاریه عمق دیدگاه و تفکر ارتجاعی، ضد دموکراتیک و ضد مردمی امپریالیستها را عیان می سازد که ارتقای اصول دموکراسی امپریالیستی شانرا توسط ارتجاعی ترین گروه های مذهبی فنودال کمپرادوری خواهان اند. البته این تفکر و موضع امپریالیسم امریکا و دیگر امپریالیستها جدید نیست؛ اینها ده سال است که در افغانستان "اصول دموکراسی" امپریالیستی شانرا توسط گروه های ارتجاعی جنایتکار و خابین و ضد بشریت، مذهبی و "غیر مذهبی" رشد می دهند و در آینده در نظر دارند تا گروه های وحشی و جانی طالب و گلب الدین و حقانی را هم در این پروسه "ارتقای اصول دموکراسی امریکائی" در افغانستان سهیم سازند. همچنان که همین نوع دموکراسی را به مردم لیبی "هدیه" دادند.

بتاریخ 8 جولای 2011 صدها هزار نفر از مردم مصر در میدان تحریر قاهره جمع کرده و علیه روند بطی اصلاحات سیاسی در مصر اعتراض کردند. همچنین بتاریخ 12 جولای در میدان تحریر گروهی با کارد و چاقوبه تظاهرکننده ها حمله کردند و 6 نفر از زخمی کردند. بتاریخ 16 جولای صد هاهزار نفر از مردم مصر در میدان تحریر قاهره جمع شدند و خواستار استعفای حکومت نظامیان شدند. در تظاهرات 23 جولای در برابر وزارت دفاع (مقر شورای نظامی حاکم) در مصر ارتش به مردم معترض حمله کرده و حدود (300) نفر را مجروح کرد. مردم معترض به خبرنگاران می گفتند که با رفتن حسنی مبارک چیزی در مصر عوض نشده و کشور بطرف استبداد می رود، حکومت نظامیان از پیشرفت جلوگیری میکند، دستگاه قضائی مصر هیچ قدرتی ندارد و فقط دستورات دولت نظامی را اجراء می کند و تا حال هیچ خابینی را به محاکمه نکشیده است. اعتراضات و تظاهرات مردم مصر ادامه یافت. تاریخ 20 نوامبر هزاران تن از مردم مصر دوباره میدان تحریر را اشغال کردند. در درگیری بین مردم معترض و نیروهای امنیتی مصر کم از کم (11) نفر کشته شدند. اعتراضات روز 21 نوامبر نیز توسط ارتش مصر و حشبانه بخون کشیده شد و طی دوروز (33) نفر کشته و (حدود 1800) تن را زخمی کردند. در طی ماه های اخیر باز هم صدها تن از مردم معترض در دادگاه های نظامی مصر محاکمه شده اند. گفته می شود که هسته رهبری کننده خیزشهای اخیر مصر را جوانان جنبش موسوم به "26 جنوری" و دیگر نیروهای سیاسی آزادی خواه تشکیل میدهند.

تاریخ 24 نوامبر 2011 دوتن از جنرالهای حاکم بر مصر بخاطر کشتار معترضان مصری در آن روزها از مردم مصر "عذرخواهی" کردند. این جنرالها که دست آوردهای مبارزات مردم مصر و حاصل خون فرزندان شانرا غصب کرده اند و بیشرمانه مبارزات و اعتراضات مسالمت آمیز آنها را وحشبانه بخون کشیدند. حکومت نظامیان بعد از استعفای حسنی مبارک صدها تن از مردم مصر را بقتل رسانده اند و در یک روز بیش از چهل تن را کشته و صدها تن دیگر را زخمی کرده اند؛ لیکن مزورانه با عوامفریبی به ترفند "عذرخواهی" متوسل شدند. در درگیری بین مردم معترض و نیروهای دولتی در مصر بتاریخ 16

دسمبر چندین تن کشته شدند. مردم خشمگین به چند ساختمان دولتی حمله کرده و آنها را آتش زدند. دولت با خشونت تمام به سرکوب معترضان پرداخت.

بتاریخ 28 نوامبر انتخابات پارلمانی در مصر برگزار شد. طبق گزارشگران غربی مردم تا حد قابل قبولی در انتخابات شرکت کردند. در روز دوم انتخابات گفته شد که حزب اسلامی " اخوان المسلمین" بیش از دیگر احزاب پارلمانی آراء بدست آورده است. روز 3 دسمبر رهبر حزب اخوان المسلمین مصر طی مصاحبه ای با خبرنگاری بی سی گفت که حکومت ائتلافی تشکیل می دهد. در اعلام نتایج نهائی بتاریخ 21 جنوری 2012 در دو دور انتخابات پارلمانی دو حزب اسلامی مصر دوثلث آراء پارلمان را بدست آوردند و همین دو حزب اسلامی قرار است که حکومت ائتلافی تشکیل دهند.

ملاحظه می شود که برگزاری انتخابات پارلمانی از طرف شورای نظامیان حاکم بر مصر نتوانست بخشهای قابل توجهی از مردم مصر را قانع سازد و اعتراضات و تظاهرات ادامه یافته است. گفته شد که تا روز 25 جنوری 2012 در طی یکسال اعتراضات و مبارزات حق طلبانه و آزادی خواهانه مردم مصر علیه طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) و حامیان امپریالیست آنها حدود (800) تن توسط دولت مصر کشته شده، ده ها هزار تن مجروح و حدود (16) هزار نفر در دادگاه های نظامی در طی یکسال محاکمه و زندانی شده اند. خلقهای مصر خاصاً روشنفکران مردمی باید از تجارب مبارزات شان آموخته و به این حقیقت آگاهی حاصل کنند که بدون اندیشه های انقلابی پرولتری و بدون یک تشکل نیرومند انقلابی پرولتری مبارزات آنها به نتیجه نهائی منطقی و پیروزی نمی انجامد.

3- ادامه اعتراضات و تظاهرات مردم یمن علیه رژیم حاکم:

بتاریخ 26 جنوری 2011 مردم جمهوری یمن علیه رژیم حاکم تظاهرات کرده و خواستار استعفای علی عبد الله صالح رئیس جمهور شدند. پولیس یمن به تظاهرات مردم حمله کرد و چندین تن را کشت. با آنکه رئیس جمهور یمن که بیش از سی سال در قدرت است، وعده داد که در انتخابات آینده ریاست جمهوری خود را نامزد نمی کند و نیز سعی نمود تا با تزویر و ریاکاری مردم خشمگین یمن را قانع کرده و آرام سازد؛ اما اعتراضات و تظاهرات گسترده و خونین مردم علیه رژیم حاکم تا اکنون ادامه یافته است. با ادامه نا رضائیهات و تظاهرات و اعتراضات گسترده مردم یمن و سرکوب و وحشیانه و خونین مردم توسط دولت، بخشی از ارتش و تعدادی از قوماندانهای نظامی یمن منجمله رئیس ستاد ارتش یمن و تعدادی از دیپلماتها و مامورین عالی رتبه دولت یمن در مخالفت با علی عبد الله صالح به مردم معترض پیوستند. رئیس ستاد ارتش یمن مربوط به قبیله "احمر" است. در جمهوری یمن هنوز ساختار اجتماعی قبیله ای با قوت موجود است و تعلق افراد با ملیت، قبیله، قوم و طایفه مربوطه اش در ایجاد ارتباط و تفاهم و همکاری حایز اهمیت است.

در تظاهرات مردم یمن بتاریخ 4 اپریل 2011 (15) تن از تظاهرکننده ها توسط نیروهای دولتی کشته شده و صدها تن زخمی شدند. در آنروز دولت امریکا که از رژیم علی عبد الله صالح حمایت می کند؛ اوضاع یمن را وخیم ارزیابی کرد و از علی عبدالله صالح خواست تا از قدرت کناره گیری کند. با آنکه دولت امریکا منافعش را در باقی ماندن علی عبد الله صالح در قدرت می بیند؛ اما با در نظر داشت اوضاع سیاسی در کشورهای مختلف شمال آفریقا و شرق میانه که توده های مردم علیه رژیم های خود کامه و ضد مردمی سرسپرده و نوکر امپریالیسم بپا خاسته اند؛ دیده شد که دولت امریکا دیگر منافعش را در یمن در وجود علی عبدالله صالح نمی بیند و در صدد است تا فرد دیگری جایگزین او شود و هر چه زودتر اعتراضات و تظاهرات مردم یمن متوقف شود.

اوضاع در یمن بنابر ساختار اجتماعی عمدتاً قبیله ای اش حساس است؛ ساکنان جنوب یمن خواهان جدائی و استقلال اند؛ در شمال یمن پیروان مذهب زیدی که حدود پنجاه درصد نفوس یمن را تشکیل می دهند، قدرت مند هستند. زیدی ها فرقه ای از تشیع اند. جنبش "الحوثی ها" در بین این فرقه نفوذ عمیقی داشته و سالها با رژیم علی عبدالله صالح درگیر جنگ بوده است. چندین سال است که هسته های قوی از تشکیلات القاعده در یمن فعالیت دارند. از جهت دیگر در یمن قبایلی هستند که افراد رهبری آنها روابط نزدیکی با القاعده داشته و با این گروه همکاری دارند و به آن اتکاء می کنند. یمن به لحاظ اقتصادی کشور فقیری است و اکثریت مردم کشاورز و روستا نشین و دامدار و چادر نشین هستند. مدارس دینی

اسلامی بر روحیات و افکار مردم یمن تأثیر زیاد گذاشته اند. برخی از قبایل یمن که با مردم معترض پیوسته اند مسلح اند و دارای سلاحهای سنگین نیز می باشند. در یمن تقریباً همه مردم با سلاح گرم مسلح اند. در شرایط کنونی بیشتر روحانیون و شیوخ قبایل یمن از مخالفین دولت حمایت می کنند. در یمن ملیتها و اقوام و طوایف و فرقه های مذهبی مختلفی وجود دارند. همچنین گروه های سیاسی اخوان المسلمین، حزب ناصریون، سلفی ها، القاعده و حزب "سوسیالیست" فعالیت دارند. سلفیها و القاعده با الحوثیها تضاد و مخالفت دارند و در گذشته علیه آنها جنگیده اند. کشوریمن به لحاظ موقعیت جغرافیائی از اهمیت استراتژیک برخوردار است. چهل درصد نفت جهان از جزیره عرب صادر می شود و تنگه " باب المندب" در این منطقه از اهمیت سوق الجیشی استراتژیک برخوردار است و تحت کنترل کشوریمن است. این تنگه برای کشورهای غربی و امریکا اهمیت استراتژیک حیاتی دارد. از اینرو دولت امریکا و کشورهای امپریالیستی اروپائی و کشورهای حوزه خلیج فارس سعی می کنند تا تحولات یمن برخلاف اهداف، خواستها و منافع آنها جهت نیابد.

بتاریخ 25 جون 2011 نبرد بین نیروهای دولتی و نیروهای شیخ صادق (الاحمر) رهبر قبیله "حاشد" شروع شد که 44 نفر کشته شدند. این جنگ تا روز 26 جون ادامه یافت و 85 نفر کشته شدند. آغاز این جنگ دورجدیدی از جنگ و مبارزه در شرایط پراکندگی و بحران یمن بود که توانست ضربات سختی بر رژیم علی عبد الله صالح وارد کند. طبق گزارش سایت فارسی بی بی سی بتاریخ 2 جون جنگ بین نیروهای دولتی و طرفداران دولت یمن و شورشیهای قبیله وفادار به شیخ صادق الاحمر در صنعا ادامه یافت. گفته شد که هزاران تن از پیکارجویان این قبیله سعی می کردند تا صفوف نیروهای دولت در شمال شهر صنعا را درهم شکنند. گزارش شد که این نیروها مجهز با سلاح های سنگین بوده اند. در این درگیریها حدود پنجاه نفر کشته شدند. همچنین درگیری در شهر " تعز" نیز ادامه یافت. همزمان هزاران تن از مردم بدون سلاح به اعتراضات و تظاهرات شان علیه دولت ادامه دادند. و این درگیریها آغاز یک جنگ داخلی در یمن بود. در یمن هفده قبیله با نفوذ وجود دارد با تفاوتهای مختلف و اکثریت این قبایل مسلح هستند.

بتاریخ 5 جون با انتشار خبر خروج علی عبدالله صالح از یمن هزاران تن از مردم به خیابانهای شهر صنعا به شادی و پایکوبی پرداختند. گروهی از جوانان در میدان دانشگاه صنعا تجمع کردند و با خوشحالی می گفتند که: " رژیم توسط انقلاب مسالمت آمیز سرنگون شد". اما بالمقابل مقامات دولت عربستان سعودی گفتند که علی عبدالله صالح برای تداوی و درمان وارد ریاض شده است (سایت فارسی بی بی سی). ملاحظه می شود که مردم یمن خاصاً جوانان تحصیل کرده با وجود ابراز رشادت و پایداری در مبارزه علیه رژیم حاکم استبدادی، ضد مردمی و جنایتکار؛ هنوز از فهم و درک درست و حقیقی اوضاع کشورشان و اینکه چگونه و از کدام طریق می توانند به خواستهای سیاسی اساسی شان دستیابند، فاصله دارند. چنانکه کنار رفتن رئیس دولت را در یمن " پیروزی انقلاب مسالمت آمیز" خوانند و برایش جشن و خوشی برپا کردند. امروز در سطح جهان بیش از هر زمان دیگری در اکثریت کشورهای جهان خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین شرایط عینی برای مبارزه طبقاتی و ملی مساعد است. لیکن مشکل عمده در این کشورها عدم مساعدت شرایط ذهنی است. همین موضوع یعنی عدم موجودیت یک حزب انقلابی پرولتری و یک جنبش انقلابی مردمی باعث شده است که مبارزات خودجوش توده های مردم یا توسط دولت ها و حشیانه سرکوب شده اند و یا توسط جناح های دیگری از طبقات حاکم به کمک و حمایت قدرتهای امپریالیستی تحت رهبری گرفته شده و از مسیر اصلی واقعی آنها منحرف شده اند. در کشورهای تونس، مصر و لیبی چنین شد. در این کشورها توده های خلق شجاعانه رزمیدند، قربانی دادند و فداکاری کردند؛ لیکن جناح های دیگری از طبقات ارتجاعی ثمره مبارزات آنها را غصب کردند. موضوع دیگر صحبت از " پیروزی انقلاب مسالمت آمیز" است. در حالیکه "انقلاب مسالمت آمیز" به این مفهوم است که طبقات حاکم ارتجاعی و حامیان امپریالیست شان با وجود در اختیار داشتن ماشین سرکوب خلق؛ با تر فشار با اصطلاح نرم و آرام سیاسی توده های مردم؛ قدرت را به طبقات خلق تسلیم دهند. در حالیکه چنین نیست و چنین نخواهد شد. طبقات ارتجاعی که طی صدها و هزاران سال در تمام ادوار تاریخی بر توده های خلق حکمروائی کرده اند و با شدیدترین

وجهی از آنها بهره کشی کرده و بر آنها اعمال ستم کرده اند. برخلاف این نظرطبقات حاکم ارتجاعی هیچگاهی به طیب خاطر از مسند قدرت دولتی پائین نمی آیند و تا آخرین لحظه در دفاع از موقعیت و منافع طبقاتی شان در مقابل فشار مبارزات توده های خلق چه بشکل "مسالمت آمیز" باشد و چه بشکل قهرآمیز قرار گرفته و آنرا سرکوب می کنند. رژیم های ارتجاعی حاکم در شرایطی اگر به تنهایی توان سرکوب مبارزات انقلابی توده های خلق را نداشته باشند، حامیان امپریالیست شان بطور غیر مستقیم و یا مستقیم بدفاع از آنها برخاسته و در سرکوب توده های خلق به آنها کمک و همکاری همه جانبه می کنند. به این مفهوم که با مداخله مستقیم نظامی جنبشها و مبارزات توده های خلق را به شیوه قهری سرکوب می کنند. در گذشته در قرن بیستم چنین مواردی در کشورهای مختلف جهان اتفاق افتاده است. لشکرکشی امپریالیسم امریکا به کوریا، ویتنام، لائوس و کمبودیا و کشتار چندین میلیون تن از مردم این کشورها به منظور حمایت و دفاع از رژیمهای مزدورشان (که در زیر ضربات مهلک مبارزات انقلابی و مترقی توده های خلق کشورهای شان قرار گرفته بودند) و حفظ منافع غارتگرانه امپریالیستی اش در این مناطق صورت گرفته است. همچنین لشکرکشی سوسیال امپریالیستهای روسی به افغانستان در سال 1979 میلادی برای نجات رژیم باندهای رویونیست خلقی پرچمی ها که در زیر ضربات مرگبار مقاومت مسلحانه مردم افغانستان در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفته بود. مردم یمن خاصاً روشنفکران مترقی باید توجه کنند که طبقات حاکم اولین اعتراضات و تظاهرات مسالمت آمیز آنها را با گلوله پاسخ داد. و در طی یکسال صدها تن را کشته و هزاران تن را زخمی کرده است. همچنانکه در کشورهای تونس، مصر و لیبی و سوریه دولتها صدها و هزاران تن از مردم معترض را بخاک و خون کشیده اند. همه این کشتارها ی مردم در کشورهای متذکره توسط قهرطبقات حاکم ارتجاعی فئودال و کمپرادور نوکرامپریالیسم صورت گرفته است. این امکان برای هیچ خلقی در جهان وجود ندارد که بتواند از طریق تظاهرات و اعتراضات " مسالمت آمیز" به خواستهای طبقاتی و ملی اش یعنی حاکمیت طبقاتی اش دست یابد. در طول تاریخ جوامع طبقاتی هیچ تحول اساسی و واقعاً انقلابی به نفع توده های خلق از طریق مبارزه مسالمت آمیز رخ نداده است. این تجربه مستقیم و غیرمستقیم توده های خلق در همه کشورهای جهان است. در همه برهه های تاریخ تجارب مبارزاتی توده های خلق این امر را ثابت ساخته است که بدون مبارزه انقلابی رهبری شده توسط اندیشه ها و حزب انقلابی پرولتری و بکاربرد قهر انقلابی علیه قهرضدانقلابی طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم حامی آنها امکان پیروزی انقلاب وجود ندارد. فقط بکاربرد قهر انقلابی توده های خلق علیه قهرضدانقلابی طبقات ارتجاعی و امپریالیسم است که مبارزات انقلابی توده های خلق به پیروزی رسیده و حاکم بر سر نوشت شان می شوند. بکاربرد عبارت " پیروزی انقلاب مسالمت آمیز" از یکطرف ناشی از ایده ها و افکار بورژوا رفورمیستی است و از جانب دیگر تکرار تبلیغات امپریالیستها و طبقات ارتجاعی در سراسر جهان است. که از این طریق توده های خلق تحت ستم و استثمار را در کشورهای مختلف جهان اغوا کرده و به گمراهی می کشانند. چنانکه در طی یکسال اخیر تحولات سیاسی روینائی در چند کشور شمال افریقا و شرق میانه را " انقلاب" تبلیغ می کنند و سعی می نمایند تا به توده های خلق این کشورها این ایده را القاء کنند که همین شیوه های " مسالمت آمیز" مبارزه برای احقاق حقوق سیاسی و اجتماعی آنها "یگانه راه مناسب و درست" است و آنها را از بکاربرد قهر و دست زدن به مبارزه مسلحانه علیه ارتجاع مسلح برحزرمی دارند. باید تذکر داد که قدرتهای امپریالیستی و طبقات ارتجاعی فقط با آن مبارزه مسلحانه توده های مردم مخالف هستند که تحت رهبری نیروهای کمونیست انقلابی انجام شود یعنی با جنگ انقلابی توده های خلق علیه ارتجاع حاکم و امپریالیسم حامی آن. اگر در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جنگ مسلحانه تحت رهبری جناحی از ارتجاع علیه رژیم حاکم که مورد خشم و غضب قدرتهای امپریالیستی قرار گرفته باشد، صورت گیرد؛ قدرتهای امپریالیستی نه اینکه آنرا مردود نمی شمارند که آنرا همه جانبه تا سرنگونی رژیم مورد غضب شان کمک می کنند. تا تاریخ 5 اکتوبر زد و خوردهای مسلحانه بین طرفداران علی عبدالله صالح و رقبای او در صنعا پایتخت یمن ادامه یافت. به تاریخ 6 اکتوبر 2011 ژنرال احمد و عدّه دیگر از رقبای اصلی علی عبد الله صالح و تعدادی از رهبران قبایل یمن در رهبری اعتراضات و تظاهرات مردم یمن قرار گرفتند. این زد و خوردهای مسلحانه الی تاریخ 17 اکتوبر ادامه یافت. در همین روز مخالفین صالح اعلام کردند که تاحال

حدود(800) نفر در اعتراضات و تظاهرات مردم یمن توسط دولت کشته شده اند. دیده می شود که در یمن از یکطرف افرادی از عالی رتبه های عسکری و ملکی که از رژیم علی عبد الله صالح بریده اند و سران قبایل و گروه های اسلامی در رهبری مبارزات خودجوش و خونین مردم یمن قرار گرفته اند. از جانب دیگر گروه های مسلح رقیب صالح از این وضعیت قیام و تظاهرات وسیع و نا رضائی گسترده توده های مردم بنفع شان حد اعظم استفاده سیاسی را کرده اند. مردم یمن در طول چندین ماه اعتراضات و تظاهرات شان پیوسته خواستار استعفای علی عبد الله صالح شده اند؛ لیکن او بابر خورداری و پشت گرمی از حمایت دولت امریکا سرسختی نشان داده و با حیل و دفع الوقت از قدرت کنار نرفت. بالأخره بتاريخ 24 نومبر 2011 علی عبد الله صالح تحت فشار مبارزات دوامدار مردم یمن موافقه نمود که طی یکماه از قدرت کنار رفته و قدرت دولتی را به معاون اش واگذار می کند. طبق این موافقتنامه او از تعقیب قضائی مصئون است. بتاريخ 22 جنوری 2012 علی عبد الله صالح بعد از آنکه پارلمان یمن در برابر جنایات و جرایم سنگین او علیه خلق یمن در طی بیش از سی سال و خاصاً در طی یکسال اخیر با و مصئونیت قضای داد؛ اوطی صحبتی از مردم یمن "معذرت خواهی" کرده و ظاهراً جهت تداوی به ایالات متحده امریکا رفت.

4- خیزشها و تظاهرات خلق سوریه علیه رژیم ضد مردمی بشار اسد:

بتاریخ 14 مارچ 2011 صدهاتن از مردم سوریه در جاده های دمشق پایتخت و شهر حلب دومین شهر بزرگ سوریه علیه دولت بشار اسد تظاهرات کردند. مردم معترض در آنوقت خواهان اصلاحات دموکراتیک؛ آزادی زندانیان سیاسی و ختم قانون اضطراری در کشور بودند. بتاريخ 18 مارچ پولیس به تظاهرکننده ها حمله کرد و (3) نفر را کشت. بتاريخ 21 مارچ مردم معترض به دفتر حزب حاکم و یکی از دفاتر دادگاه سوریه حمله کرده و آنها را با آتش کشیدند. در این روزها حمله پولیس حدود صد نفر زخمی و یک نفر کشته شد و تظاهرات در شهرهای مختلف سوریه نیز صورت گرفت. تاریخ 23 مارچ نیروهای امنیتی دولت سوریه به مسجد عمری محل تجمع مردم معترض حمله کرده و شش نفر را کشتند. نا آرامیها در هفته اول بیشتر در شهر "درعا" متمرکز بود؛ در این شهر به لحاظ ترکیب اجتماعی روابط قبیله ای بین مردمان آن وجود دارد و کشتار (30) نفر در این شهر خشم آنها را برانگیخت. بتاريخ 25 مارچ تلویزیون (CBN) از قول تلویزیون العربیه گزارش داد که نیروهای امنیتی سوریه در شهر درعا صد نفر را کشته اند. در همین روز دولت سوریه (200) تن زندانی را آزاد کرد. ولی مردم به تظاهرات و اعتراضات شان ادامه دادند و خواستار سقوط حکومت شدند. ملاحظه می شود که برعکس تصورات طبقات حاکم سوریه، کشتار مردم منجر به شدت و توسعه مقاومت و تداوم مبارزات مردم سوریه گردید.

تاریخ 16 اپریل بشار اسد لغو حالت اضطراری را اعلام کرد و آزادی فعالیت احزاب سیاسی را مجاز شمرد. لیکن مردم معترض قبول نکرده و گفتند که دیگر به دولت اعتماد ندارند و خواهان کنار رفتن بشار اسد از قدرت شدند. بالمقابل دولت سوریه مدعی شد که شورشهای مسلحانه کنونی در سوریه توسط گروه اسلامی سلفی و گروه های تروریستی دیگر صورت گرفته است. جنبش اسلامی سلفی ها در زمان حکومت حافظ اسد به شدت سرکوب شد ولی گفته می شود که در سالهای اخیر بار دیگر احیا شده است. در سوریه سلفی ها به دو گروه تقسیم می شوند. گروهی که می خواهد از طریق مبارزه مسلحانه قدرت دولتی را بدست آورد و قوانین شریعت اسلامی مورد نظر خود را در سوریه به اجراء بگذارد و دیگر کشورهای عربی هم آنها را حمایت می کنند. گروه دیگری تبلیغات مذهبی در جامعه مشغول است و کمتر به مسایل سیاسی درگیر می شود. در تظاهرات روزهای 18 و 19 اپریل در شهر حمص (19) تن توسط قوای دولتی کشته شدند.

دولت سوریه بتاريخ 25 اپریل شهر "درعا" را محاصره کرد و زرد و خوردهای شدیدی بین مردم معترض و نیروهای ارتش سوریه رخ داد که ده ها تن کشته شدند. در تظاهرات روز 29 اپریل حدود (60) نفر کشته شدند. بتاريخ 2 می ارتش شهر درعا آخرین سنگر شورشیان را تصرف کرده و آنها را سرکوب نمود. بعد از آن دولت سوریه با جستجوی خانه بخانه افراد معترض را دستگیر و زندانی نمود و گزارش شد که دولت سوریه تا این تاریخ حدود (8000) نفر را بازداشت نمود ه است. شهر درعا در جنوب سوریه موقعیت دارد و اعتراضات ضد دولتی هم از همان جا آغاز شد. این شهر به لحاظ

اجتماعی ساختار قبیله ای دارد. همچنین دو گروه مذهبی یکی سنیها مخالف دولت و شیعه های علوی طرفدار بشار است در این شهر سکونت دارند. تا ماه می تظاهرات در اکثر شهرهای سوریه گسترش یافت و صدها تن توسط دولت کشته و هزاران تن زندانی و شکنجه شدند. بمرور زمان با شدت و وسعت سرکوب و وحشت دولت مقاومت مردم معترض هم افزایش یافته است. روز نهم می در شهر تل کلخ در مرز لبنان مردم به تظاهرات مسلحانه پرداختند. در این شهر علوی ها و سنی ها سکونت دارند. در طی چهار روز تظاهرات و جنگ مسلحانه در این شهر (21) نفر کشته شدند و هزاران تن دیگر به لبنان فرار کردند. بعد از آن ارتش سوریه در این شهر وحشت براه انداخت. دولت سوریه تظاهرکننده هارا تروریستهای خواند که از لبنان آمده اند. تاریخ 31 می دولت سوریه عفو عمومی اعلام کرد و تمام زندانیهای سابق و زندانیان سه ماه اخیر تا آن زمان را از حبس رها کرد. اما مردم معترض نپذیرفتند و همچنان خواهان سقوط رژیم بشار است. تاریخ 6 جون در شهر "حمه" پولیس و ارتش به روی تظاهرکننده ها آتش گشودند (60) نفر را کشتند و ده ها تن را مجروح کردند. تاریخ 7 جون دولت سوریه مدعی شد که در شهر جسر الشغور مردم مسلح (120) نفر از نیروهای امنیتی و پولیس دولت را کشته اند؛ لیکن مردم آنرا رد کرده و گفتند که اینها سربازانی بوده اند که از شلیک بسوی مردم در برابر اوامرد دولت تمرد کرده بودند و دولت آنها را کشته است.

بتاریخ 16 جولای مخالفین دولت سوریه در ترکیه اجتماع کردند تا جبهه متحدی علیه دولت بشار است تشکیل دهند. این اجتماع "کنگره نجات ملی" نام گرفت و مشتمل بر (300) نفر از مخالفین دولت سوریه هستند که سالها در خارج از سوریه در تبعید بسر می برند. اینها تشکلی بنام "شورای مقاومت ملی" را تشکیل دادند و دولت امریکا و دیگر دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی از این کنگره حمایت خود را اعلام کرده اند. بتاریخ 25 جولای خبرگزاری دولت سوریه گزارش داد که دولت قانونی را به تصویب رسانده است که بر اساس آن تشکیل احزاب سیاسی آزاد اعلام شده است از جمله آزادی تشکیل احزاب و فعالیتهای مذهبی. اما تشکیل حزب سیاسی بر اساس اعتقادات دینی ممنوع است. تاریخ 31 جولای تانکهای دولت سوریه به شهر حمه حمله کردند و ده ها تن از تظاهرکننده گان را کشتند. تظاهرات در طی چند ماه در این شهر ادامه یافته است. در این شهر (140) نفر کشته شدند که مردم آنرا قتل عام خواندند. بتاریخ 25 سپتامبر 2011 گزارش شد که در سوریه تا این موقع 26 هزار نفر توسط دولت دستگیر و زندانی شده اند، حدود (2200) تن کشته و هزاران تن زخمی شده اند. کمیته حقوق بشر سوریه و حقوق بشر بین المللی اطلاع دادند که در زندان های سوریه تا این تاریخ (80) تن در زیر شکنجه جان داده اند.

بتاریخ (2) نوامبر 2011 اتحادیه عرب اعلام کرد که دولت سوریه پیشنهاد این اتحادیه مبنی بر توقف سرکوب (کشتار و زندان و شکنجه مردم - تبصره از ماست) معترضین را پذیرفته و حاضر است با مخالفین مذاکره کند و ضامن و ناظر این فیصله نامه هم اتحادیه عرب است. ولی مردم معترض و مخالفین سیاسی دولت سوریه همچنان خواستار استعفای بشار است. بتاریخ 13 دسامبر 2011 گزارش شد که قرار است یک گروه از حرفه ای ترین آدمکشان سازمان القاعده که تحت حمایت و کمک دولت پاکستان و امریکا قرار دارند و در طی سالها در جنگهای افغانستان، عراق، پاکستان و در این اواخر در جنگ علیه رژیم قذافی در لیبی شرکت داشته اند وارد سوریه شوند و علیه دولت بشار است در جهت پیشبرد اهداف امپریالیسم امریکا و عربستان سعودی به "وظیفه مقدس" شان عمل کنند. این موضوع قبلاً توسط برخی از خبرگزاریها منتشر شد ولی بزودی ظاهراً بی سروصدا ماند.

در صحت این خبر کمتر دیدی وجود دارد. زیرا در طول چهار دهه اخیر گروه های ارتجاعی مذهبی در کشورهای مختلف به خدمت طبقات حاکم ارتجاعی و در سطح جهان بخدمت قدرتهای امپریالیستی قرار گرفته اند. امپریالیسم امریکا بکمک دولتهای پاکستان و عربستان سعودی در دهه هشتاد میلادی ده ها هزار تن از این گروه هارا بسیج و سازماندهی کردند و در کنار گروه های ارتجاعی اسلامی بومی در جنگ مردم افغانستان علیه ارتش متجاوز سوسیال امپریالیسم روسی و دولت دست نشانده (خلفی پرچمیها) فرستادند. همچنان که امپریالیسم امریکا به کمک امپریالیستهای اروپائی خاصاً دولتهای فرانسه و انگلستان مرتجعین مذهبی را تحت رهبری خمینی جلا و خون آشام همه جانبه کمک کردند تا ثمره مبارزات ضدارتجاعی و ضد امپریالیستی مردم ایران را در سال 1357 خورشیدی غصب کردند.

به این صورت انقلاب سیاسی مردم ایران توسط جناحی از ارتجاع فنودال کمپرادوری ایران و قدرتهای امپریالیستی به شکست کشانده شد. مادرطی بیش از یکسال اخیر در جنبشهای آزادی خواهانه مردمان شمال افریقا و شرق میانه شاهدیم که قدرتهای امپریالیستی خاصاً امپریالیسم امریکا در جهت بسیج گروه های اسلامی مختلف ("اخوان المسلمین"، سلفیها، بخشهای از القاعده) شب و روز تبلیغات کردند و باحمایت و کمک همه جانبه آنها را تقویت نمودند و دیده شد که بعد از سقوط رژیمهای حاکم در تونس و مصر به اکثریت آراء پارلمانی دست یافتند و قرار است که دولت تشکیل دهند. همچنین در لیبی گروه های اسلامی با مداخله نظامی مستقیم قدرتهای امپریالیستی بقدرت رسیدند. گروه های ارتجاعی خاصاً ارتجاع مذهبی در طی سالها وسیله سرکوب جنبشهای مترقی و انقلابی و جنبشهای حق طلبانه توده های خلق بوده اند که توسط طبقات حاکم ارتجاعی (دولتها) و استعمار و امپریالیسم بین المللی از آنها به طور گسترده استفاده شده است. ما در جنگ لیبی شاهد بودیم که چگونه دولتهای امریکا و فرانسه و انگلستان گروه های مختلف اسلامی منجمله اخوان المسلمین، القاعده و سلفی ها را بسیج و تسلیح کردند و علیه رژیم قذافی در جهت تأمین منافع خود و بخش دیگر از طبقات ارتجاعی لیبی بکار گرفتند. در اینجا بی مورد نخواهد بود تا دربارهٔ موقعیت جنبشهای اسلامی در دهه های اول قرن بیستم مختصراً اشاره نمود. با پیروزی انقلاب کبیراکتوبر در روسیه در سال 1917 میلادی تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک)؛ جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای استقلال طلبانه و آزادیبخش ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره خاصاً در قاره آسیا منجمله در افغانستان، هند، ایران، چین، کوریا و عراق اوج گرفتند. موج این جنبشها به کمک و حمایت همه جانبه اتحاد شوروی سوسیالیستی هر چه بیشتر در حال اوج و گسترش بودند. استعمار و امپریالیسم بین المللی بشدت در زیر فشار این جنبشها قرار گرفته بودند. در آن شرایط سازمان مذهبی " اخوان المسلمین" توسط حسن البناء و هم فکران او در مصر در سال 1928 میلادی پایه گذاری شد. این تشکل در آن زمان هر چند بطور محدود؛ ولی توانست در کشورهای مختلف اسلامی نفوذ کند و بعداً بیک جنبش وسیع مبدل شود. جنبش "اخوان المسلمین" بگونه مستقیم و غیر مستقیم توسط دولتهای ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی کمک می شد، تا بتواند در برابر جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای آزادیبخش ملی روبه اعتلا خاصاً در کشورهای اسلامی که از حمایت کشورهای شوراهای برخوردار بودند، قرار گیرد. جنبشهای آزادی بخش ملی در آن عده از کشورهای اسلامی که تحت سلطه استعماری قرار داشتند، از پایه های نسبتاً وسیع مردمی برخوردار بودند و روشنفکران آزادی خواه و توده های مردم با تأثیر پذیری از انقلاب کبیراکتوبر علیه سلطه و ستم استعمار و امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی مزدور آنها پیاپی خاستند و ضربات کوبنده ای بر استعمار وارد کرده و خود را از زیر یوغ ستم استعمار نجات دادند. لذا با موجودیت پایگاه انقلاب جهانی (اتحاد شوروی سوسیالیستی)؛ گروه ها و نیروهای اسلامی نتوانستند بگونه وسیع بر افکار توده های مردم در کشورهای اسلامی اثر بگذارند. بعبارت دیگر جنبش " اخوان المسلمین" در موجودیت جنبشهای انقلابی پرولتری نیرومند در سطح جهان و موجودیت جنبشهای آزادیبخش ملی در تعدادی از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی و فعالیت جنبشهای ناسیونالیستی در کشورهای عربی بعد از جنگ جهانی دوم، نتوانست چندان قد علم نماید و بیک جنبش وسیع مبدل شود. اما بعد از آنکه اولین پایگاه انقلاب جهانی در اتحاد شوروی سوسیالیستی توسط رویزیونیستهای خروشچفی در سال 1956 سقوط داده شد؛ جنبش "اخوان المسلمین" در اواسط دهه (60) قرن بیستم به کمک ارتجاع و امپریالیسم بین المللی جان تازه یافت و شروع بفعالیت نمود و عملاً در برابر جنبشهای انقلابی پرولتری در کشورهای اسلامی قرار گرفت. بعد از انهدام دومین پایگاه انقلاب جهانی در چین در سال 1976 توسط باند رویزیونیست " سه جهانی" و سقوط انور خوجه در منجلا ب دگمارویزیونیسم در آلبانی و فروکش جنبشهای انقلابی پرولتری در سطح جهان؛ شرایط وزمینه های مساعدی برای گروه های ارتجاعی اسلامی در کشورهای مختلف اسلامی مهیا شد. بعد از بقدرت رسیدن باند رویزیونیست خلقی پرچمیها در افغانستان در سال 1978 و بعد تجاوز نظامی و اشغال استعماری افغانستان توسط سوسیال امپریالیسم شوروی در سال 1979؛ دوران رشد و توسعه بیش از پیش گروه های ارتجاعی اسلامی توسط امپریالیسم و ارتجاع کشورهای اسلامی آغاز شد. در این شرایط گروه های مختلف اسلامی که قبل از این بیشتر در سطح گروه های سیاسی مذهبی کوچک فعالیت می کردند و گروه

های کوچک مسلح برای ترورهای انفرادی داشتند؛ بعد از آن بکمک دولتهای ارتجاعی و امپریالیستهای امریکائی و اروپائی دارای تشکیلات وسیع سیاسی و دارای ارتش و دسته های گریلائی مجهز با عصری ترین سلاحها و مهمات شدند. در شرایط جنگ آزادی خواهانه مردم افغانستان علیه ارتش سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدوران در دهه هشتاد میلادی؛ ماشین تبلیغات امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و دولتهای وابسته و مزدورشان در کشورهای اسلامی با آب و تاب فراوان درباره این " لشکرهای خدا" و "مجاهدین راه آزادی" تبلیغات می کردند. در طی دهه های هشتاد و نود میلادی بود که احزاب، تنظیمها و گروه های اسلامی متعددی در افغانستان، پاکستان، تاجکستان، ترکیه، مناطق چین و داغستان، ترکستان چین، لبنان، فلسطین، فلپین، سومالی، نایجریا و غیره مناطق جهان تشکیل و تقویت شدند که اکثریت آنها دارای تشکیلات نظامی خورد تا بزرگ بودند و هستند که از آنها در جهت تحقق اهداف و خواستههای شان؛ تشکیل رژیمهای اسلامی و یابیه منظور اعمال فشار و امتیازگیری از رژیمهای حاکم کشورهای شان استفاده می کنند. در همین شرایط از بطن این گروه های اسلامی افراطی یک سازمان اسلامی (سیاسی- نظامی) چند ملیتی از افراطی ترین گروه های اسلامی (که تعداد زیادی از عناصر لومپن و جانی و آدمکش نیز در آنها وجود داشتند) بنام "القاعده" تحت رهبری عبدالله عزام تشکیل شد و بعد اسامه بن لادن به رهبری سازمان القاعده قرار گرفت. در آن زمان بین بیست تا سی هزار جنگجوی عرب و غیر عرب از کشورهای مختلف اسلامی تحت رهبری اسامه بن لادن در افغانستان و پاکستان فعالیت می کردند که از کمکهای نظامی و مالی و لوژستیک و حمایتهای سیاسی دولتهای پاکستان، عربستان سعودی، جمهوری اسلامی ایران، سودان، رژیم اسلامی جهادیه و امارت اسلامی طالبان در افغانستان، دولت امریکا و دیگر کشورها و گروه های مذهبی در کشورهای اسلامی برخوردار بودند. از جهت دیگر در دهه هشتاد میلادی در واقع روابط نزدیک و وحدت عمل بین گروه های مختلف اسلامی توسط سرویسهای جاسوسی پاکستان، امریکا، عربستان سعودی و انگلستان بوجود آمد. حمایت دولتها و قدرتهای امپریالیستی متذکره فوق باعث شد تا این گروه ها بتوانند در کشورهای مختلف جهان از اروپا تا امریکا و استرالیا در بین مسلمانان مهاجر و افراد بومی پیروان دین اسلام هسته گذاری کنند.

باملاحظه تذکرات فوق در شرایط موجودیت پایگاه انقلاب پرولتری در جهان و موجودیت جنبشهای انقلابی پرولتری نیرومند در سطح جهان امکانات و زمینه های فعالیت و رشد و توسعه جنبشهای مذهبی در کشورهای اسلامی هم محدود می شود و بالعکس. کشورهای اسلامی از جمله کشورهای نیمه مستعمره، مستعمره و نیمه فئودالی هستند و شدت و عمق استثمار وستم همه جانبه توسط فئوالیزم، کمپرادوریزم و امپریالیسم بر توده های خلق زیاد است و شرایط عینی مبارزه طبقاتی و ملی در این جوامع به شدت آماده است؛ از این رو در فقدان یک جنبش انقلابی پرولتری، خواهی نخواهی توده های خلق ستمدیده و عذاب کشیده به آسانی جذب گروه های مختلف ارتجاعی اسلامی می شوند. از طرف دیگر در این کشورها حد اکثر و یا گاهی بطور قطع امکان و زمینه مبارزه و فعالیت بصورت علنی برای جنبشهای انقلابی پرولتری وجود ندارد. برخلاف جز در موارد نادر؛ امکان و زمینه فعالیت علنی گسترده برای گروه های ارتجاعی مذهبی در کشورهای اسلامی برای همیشه وجود داشته است. از این رو توده های خلق زیر چتر رهبری این گروه ها قرار می گیرند. از طرف دیگر نظریه ساختار اجتماعی اقتصادی فرهنگی نیمه فئودالی و قبیلگی ای تعداد زیادی از کشورهای اسلامی؛ گروه های ارتجاعی اسلامی با سوء استفاده از معتقدات مذهبی و ناآگاهی توده های عوام زودتر می توانند آنها را اغوا کرده و جذب کنند. خاصاً که گروه های ارتجاعی اسلامی از حمایت و مساعدتهای رژیمهای حاکم نیز برخوردار هستند و برای حمله و سرکوب و حشیانه به جنبشهای انقلابی پرولتری در کشورهای شان آنها را بگونه مستقیم و غیر مستقیم کمک می کنند.

امپریالیسم جهانی به سرکردگی ابر قدرت امپریالیستی امریکا؛ اگر در دهه اول قرن بیست و یکم زیر نام کذائی " جنگ علیه تروریستهای بین المللی - اسلامی" در جهت اهداف غارتگرانه امپریالیستی شان خلق های افغانستان و عراق را بخاک و خون کشیدند که هنوز کشتار و جنایات آنها و رژیم های دست نشانده شان علیه خلقهای مظلوم این کشورها ادامه دارد و بر منابع و ثروت های این کشورها چنگالهای

خونین خود را فروربردند. لیکن ملاحظه می شود که در دهه دوم قرن بیست و یکم شیوه کمک و بسیج و سازماندهی دوباره گروه های ارتجاعی اسلامی را در برابر جنبشهای مترقی آزادی خواهانه خلقهای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و جنبشهای انقلابی مردمی در این کشورها برگزیده اند و زمینه و شرایط را جهت بقدرت رسیدن آنها آماده می کنند. ما بوضوح شاهد این عملکرد جنایتکارانه امپریالیستهای امریکائی و اروپائی در تونس، مصر، لیبی و سوریه هستیم. این قدرتها بکمک دولتهای ارتجاعی وابسته و نوکرشان در شرق میانه گروه های اسلامی مختلفی را مسلح کرده و در رأس مبارزات خود جوش توده های مردم در شمال آفریقا و شرق میانه قرار دادند و شعار "الله اکبر" را با ماهیت مشخص ایدئولوژیکی و طبقاتی آن جایگزین شعار آزادی خواهانه مردم در این کشورها نمودند. از جهت دیگر در همه این کشورها طی ماه ها تظاهرات و اعتراضات مردم کمتر شعارضدامپریالیستی روشنی از طرف معترضین بلند شده است. این اعتراضات و تظاهرات اکثراً زیر شعارهای با محتوی مذهبی صورت گرفته است. همین امر خود نشان می دهد که گروه های اسلامی بر این جنبشها نفوذ قابل ملاحظه داشته اند و در نتیجه بقدرت رسیدند.

بتاریخ 17 جنوری 2012 روزنامه "حریت" ترکیه گزارش داد که شکاف در ارتش سوریه وسیع می شود و علاوه بر ریاض اسد خود را فرمانده ارتش آزاد سوریه اعلام کرده است. همچنین جنرال مصطفی احمد الشیخ نیز از ارتش سوریه بریده و به "ارتش آزاد" سوریه پیوسته است. این جنرال سوری مدعی شد که چهل هزار از افراد متمرکز ارتش سوریه نیز به او پیوسته اند. این هر دو افسر ارتش "شورای نظامی سوریه" را تشکیل داده اند و با "شورای ملی سوریه" که در ترکیه مستقر است تماس مستقیم گرفته است و قرار است که شورای نظامی سوریه جنگهای چریکی را علیه دولت بشار اسد تدارک کند. دیده می شود که در سوریه جناحی از طبقات حاکم ارتجاعی مخالف با بشار اسد و آن عده از مخالفین دولت سوریه که در کشورهای غربی در تبعید بسر می بردند اولین هسته سیاسی و نظامی را تشکیل داده اند تا با کمک و حمایت قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی منطقه مبارزات خود جوش مردم سوریه را تحت رهبری خود در آورند. قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی متحد آنها به شدت برفع این دوتشکل "سیاسی و نظامی" تبلیغ کرده و سعی دارند تا از این طریق نفوذ و تسلط خود را بر جنبش آزادی خواهانه مردم سوریه تحکیم کرده و گروه های و افراد مورد نظر خود را در رأس مبارزات مردم سوریه تحمیل کنند. و از این امر جلوگیری نمایند که مبادا نیروهای مترقی و انقلابی از درون مبارزات این خلقها سربلند کنند و بر رهبری و ستمدهی مبارزات توده های خلق اثرگذار شوند. طوریکه دیده می شود امپریالیستهای امریکائی و اروپائی به کمک و همکاری رژیمهای ارتجاعی عربی از همان ابتدای آغاز جنبش های آزادی خواهانه خلقهای کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه با همکاری جناحهای دیگری از ارتجاع این کشورها نبض این جنبشها را در دست گرفته و گروه های ارتجاعی اسلامی و گروه های ارتجاعی "مذهبی" را بر آنها مسلط کردند. به همین صورت در سوریه نیز در مدت یازده ماه مبارزات مردم که طی آن هزاران تن قربانی داده و متحمل تلفات سنگینی شده اند؛ قدرتهای امپریالیستی به همدستی دولتهای ارتجاعی منطقه خاصاً اتحادیه عرب و دولت ترکیه سعی دارند تا رهبری مورد نظر خود را بر مبارزات خود انگیخته مردم سوریه تحمیل کنند.

تاریخ 4 فبروری سایت فارسی بی بی سی گزارش داد که ارتش دولت سوریه حمله گسترده ای را در شهر حمص انجام داده و بیش از دویست نفر را کشته و حدود شش صد نفر را زخمی کرده است. همچنین گفته شد که تا امروز در سوریه حدود هفت هزار نفر توسط دولت کشته شده و هزاران تن مجروح شده اند و ده ها هزار زندانی و ده ها هزار تن از کشور فرار کرده اند. شهر حمص که اکنون بزرگترین مرکز مقاومت مسلحانه علیه رژیم بشار اسد است؛ در طی دو هفته اخیر بلا وقفه توسط طیارات رژیم بشار اسد بمب باران شده و توسط توپخانه سنگین و حملات راکتی مورد حمله قرار میگیرد. که صدها تن کشته و زخمی شده و ویرانیهای گسترده ببار آورده است.

در همین روز امپریالیسم فدراسیون روسیه و دولت سوسیال امپریالیستی چین قطعنامه شورای امنیت ملل متحد مبنی بر محکومیت دولت سوریه را که از طرف اتحادیه عرب پیشنهاد شده بود، ویتو کردند. ویتوی قطعنامه شورای امنیت ملل متحد مبنی بر محکومیت دولت سوریه توسط دولتهای امپریالیستی فدراسیون

روسیه و چین بوضوح نقطه اختلاف و تضاد این دو قدرت امپریالیستی را با ابر قدرت امپریالیستی امریکا و امپریالیستهای اروپائی درباره دولت سوریه نشان می دهد. زیرا در شرایط کنونی جهان کشور سوریه برای امپریالیسم فدراسیون روسیه و دولت امپریالیستی چین یگانه نقطه اتکا در منطقه شرق میانه و آبهای مدیترانه است. از جانب دیگر دولت سوریه در طی چندین دهه در وابستگی همه جانبه به اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی و بعد امپریالیسم فدراسیون روسیه قرار داشته است. در طی چندین دهه روسیه بزرگترین صادرکننده اسلحه به سوریه بوده و حجم تبادل اموال بین دو کشور سالانه به حدود بیست میلیارد دلار می رسد. همچنین پایگاه نظامی روسیه در یکی از بندرگاه های آبی سوریه در مدیترانه مستقر است که برای امپریالیسم روسیه حایز استراتژیک در آبهای مدیترانه و دارای اهمیت سیاسی در این منطقه می باشد. از این رو دولت های روسیه و چین سعی دارند تا رژیم بشار اسد در قدرت باقی بماند. بتاريخ 12 فیروزی دولت سوریه اعلام کرد که قرار است تا ده روز آینده مسوده قانون اساسی جدید سوریه را به همه پرسى بگذارد. قرار است که دولت سوریه مواد مربوط به نظام تک حزبی که در چهل سال گذشته تنها حزب بعث می توانست حکومت تشکیل دهد و عبارت "نظام سوسیالیستی" را از قانون اساسی سوریه حذف کند. بعد از این احزاب سیاسی دیگر هم می توانند حکومت تشکیل دهند. همچنین آزادی عقاید مذهبی و حفظ حقوق اقلیتهای قومی و مذهبی برسمیت شناخته می شود. همزمان با مانور سیاسی رژیم بشار اسد مبنی بر اعلام برگزاری رفراندوم برای تغییراتی در قانون اساسی سوریه؛ دولت امپریالیستی چین نیز فعالیتهای دیپلماتیک را جهت باصلاح حل قضیه سوریه آغاز نمود که ظاهراً نتیجه ملموسی از آن بدست نیامد. زیرا امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای اروپائی متحد آن تعدادی از دولت های منطقه چون دولت ترکیه و چند کشور عربی حوزه خلیج فارس در سرنگونی رژیم بشار اسد مصمم بنظر می رسند.

با در نظر داشت حمایت و کمک همه جانبه جمهوری اسلامی ایران از رژیم سوریه و حزب الله لبنان و ارتباط تنگاتنگ دولت سوریه با این گروه و گروه حماس در فلسطین و حمایت دولت ایران از گروه حماس و رژیم عراق و حمایت رژیم عراق از رژیم سوریه؛ به دولت بشار اسد این امکان و جرئت را می دهد که تاجای امکان به سرکوب مخالفین سیاسی اش و خلق سوریه ادامه داده و از این طریق قدرتش را حفظ کند. از جانب دیگر دولت امریکا و متحدین اروپائی و متحدین عرب اش در حوزه خلیج فارس خواهان سقوط رژیم بشار اسد هستند. زیرا با سقوط رژیم بشار اسد زنجیره قدرت شیعه در شرق میانه که از ایران شروع و در لبنان در وجود حزب الله ختم می شود از وسط ترک برداشته و تا حد زیادی این خواست کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نیز هست. و نیز امپریالیسم امریکا زمینه چینی دارد تا رژیم جمهوری اسلامی ایران را از قدرت ساقط کند. باین صورت گروه های اسلامی حزب الله لبنان و حماس فلسطین نیز تضعیف می شوند. و این مسئله مطابق به خواست دولت صهیونیستی اسرائیل است. در آن صورت رژیم کنونی حاکم بر عراق که از حمایت و پشتیبانی همه جانبه دولت اسلامی ایران برخوردار است نیز تضعیف شده و جناحی از طبقات ارتجاعی عراق بقدرت خواهند رسید که بیشتر سرسپرده امریکا و کمتر مخالف دولت صهیونیستی اسرائیل باشند. و در صورت سقوط رژیم بشار اسد در سوریه در کوتاه مدت؛ ضربه شدیدی برای رهبران جمهوری اسلامی ایران خواهد بود. همچنین سقوط رژیم اسلامی ایران نه تنها خواست دولت امریکا و تعدادی از کشورهای اروپائی که خواست اصلی دولت اشغالگر اسرائیل و عربستان سعودی و دیگر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نیز می باشد. در شرایط کنونی اینها مسایلی اند که امپریالیسم امریکا و متحدین اروپائی اش در جهت تسلط بیشتر بر شرق میانه و تضمین امنیت دولت استعمارگر صهیونیستی اسرائیل در منطقه شرق میانه در پی حل آنها هستند. دولت امریکا در نظر دارد تا در شرایط و اوضاع کنونی جهان و تحولات سیاسی یک سال اخیر در شمال آفریقا و شرق میانه؛ "نظم جدیدی" را در شرق میانه برقرار کند تا در کنار دولت های ارتجاعی و محافظه کار عرب کنونی در حوزه خلیج فارس که سرسپرده امریکا هستند عده ای از رژیم های را بوجود آورد که بیشتر فرمان بردار امریکا و کمتر مشکل ساز برای دولت اسرائیل باشند. و لولاین رژیم ها بقول امریکا توسط نیروهای اسلامی "میانه رو" تشکیل شود. چنانکه در مصرویا در آینده رژیم اسلامی "معتدل" مورد نظر امریکا در سوریه در کنار دولت اسرائیل روی کار آید. دولت امریکا از این نقشه

واستراتژی دوهدف را دنبال می کند: از یکطرف تحدید و یا قطع کردن نفوذ وسلطه قدرتهای روسیه وچین از این منطقه(خاصتا امپریالیسم نوبدوران رسیده چین که می خواهد با استفاده از موقعیت بحرانی امپریالیستهای امریکائی و اروپائی برکشورهای بیشتری ازکشورهای تحت تسلط آنها درآسیا، افریقا و امریکای لاتین نفوذ وسلطه برقرارکند) و دیگری تقویت گروه های اسلامی عمدتاً سنی مذهب خاصتاً درمناطق همجواریا کشورهای روسیه وچین تا درآینده باسانی بتواند ازاین نیروها علیه این دوکشوررقیب درجهت اهداف خودش یعنی ایجاد اغتشاش درمناطق مسلمان نشین این دو قدرت سرمایه داری وتضعیف آنها استفاده کند. باجانیات مخوفی که دولت سوریه درطی 11 اخیرماه علیه خلق سوریه ومخالفین سیاسی اش بکمک همه جانبه رژیم اسلامی ایران وحزب الله لبنان انجام داده است؛ برسرکارماندن رژیم بشاراسد دردرازمدت مشکل بنظرمی رسد وامپریالیستهای امریکائی و اروپائی به کمک متحدین شان دولت ترکیه ودولتهای عربی ومنطقه رژیم بشاراسد را ساقط خواهند کرد. این احتمال نیزوجود دارد که امریکا با امتیازدهی به دولتهای روسیه وچین درموارد ومناطق دیگری ازجهان آنها را ازحمایت دولت سوریه منصرف کرده وزمینة سقوط رژیم بشاراسد را تسریع کند.

5- تظاهرات مردم مراکش برای اصلاحات سیاسی:

بتاریخ 20 فیبروری 2011 ده هاهزار نفر در رباط پایتخت مراکش تظاهرات کردند واز پادشاه این کشور خواهان اصلاحات سیاسی شدند. در اولین روز تظاهرات در زد و خورد بین معترضین وپولیس دولت (150) نفر زخمی شدند. دولت مراکش در اولین دور اعتراضات مردم تاحدی به خواستهای آنها موافقت کرده وباین صورت تظاهرات ظاهراً فروکش کرد. بتاریخ اول جولای تغییر در قانون اساسی مراکش (سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه) به فراندوم گذاشته شد. اما مخالفین دولت بنام " جنبش 20 قبروری" این فراندوم را تحریم کردند. بتاریخ دوم جولای دولت مراکش مدعی شد که براساس بررسیهای ابتدائی حدود (98) درصد مردم مراکش به فراندوم رأی مثبت داده اند. بعداً دولت مراکش اعلام کرد که در این فراندوم (70) درصد مردم واجد شرایط رأی شرکت کرده و (98) درصد آنها رأی مثبت داده اند. اما بتاریخ 27 جولای تظاهرات گسترده ای از طرف " جنبش 20 فیبروری" (متشکل از جوانان تحصیل کرده متعلق به اقسام متوسط شهری، بخشهای از توده های مردم وگروه های لیبرال) در خیابانهای رباط در مخالفت با قانون اساسی جدید برگزار شد و فراندوم قانون اساسی را از طرف دولت تقلبی خواندند.

در مراکش خرابی اوضاع اقتصادی و بیکاری به سطح دیگر کشورهای عربی شمال افریقا وشرق میانه نیست. سرمایه گذاریهای کشورهای امپریالیستی خاصتاً در بخشهای توریسم وزراعت در سالهای اخیر وسرازیر شدن سالانه میلیاردها دلارویوروا حاصل کارصدها هزار کارگر مراکشی در کشورهای اروپائی؛ تاحدی از بحرانی شدن وضعیت اقتصادی این کشور جلوگیری کرده است. از اینرو وضعیت سیاسی هم تا سطح سایر کشورهای عربی شمال افریقا بحرانی ووخیم نیست ودولت مراکش توانست با اصلاحات جزئی سیاسی وضعیت را تا اندازه ای تحت کنترل درآورد. از جانب دیگر مطبوعات امپریالیستی برخلاف کشورهای لیبی وسوریه برای خاموش کردن اعتراضات به طبقات حاکم (دولت) مراکش کمک کردند.

6- اعتراضات وتظاهرات مردم بحرین علیه رژیم استبدادی شاهی مطلقه:

در بحرین اعتراضات وتظاهرات مردم علیه رژیم حاکم ارتجاعی ومستبد بتاریخ 13 فیبروری 2011 آغاز شد. خواستهای مردم را رژیم شاهی مشروطه، انتخابی بودن صدراعظم (رئیس حکومت) وآزادیهای سیاسی تشکیل می داد. تظاهرات مردم از همان روزهای اول به حملات وحشیانه پولیس بحرین مواجه شده وعده ای از تظاهرکننده ها کشته وزخمی شدند. اما با وجود سرکوبهای خونین مبارزات حق طلبانه مردم بحرین با اوج وفروکشهای ادامه یافت وتا تاریخ 15 اپریل حدود (30) تن از مردم معترض کشته شده وده ها تن زخمی وصدهاتن توسط پولیس دستگیر وزندان شدند. تاریخ دوم جولای مذاکراتی بین دولت بحرین ونمایندگان مخالفین ظاهراً بدون قید وشرط آغاز شد ولی بی نتیجه پایان یافت. این مذاکرات بعد از سرکوب خونین مخالفین توسط دولت بحرین بکمک ارتش عربستان سعودی وکمکهای همه جانبه دولت امریکا وزندان کردن صدها تن از معترضین منجمله رهبران آنها

که هشت نفر آنها به حبس ابد محکوم شدند، صورت گرفت. بدین ترتیب حرکت دموکراسی خواهی برحق مردم بحرین توسط دولت بشدت سرکوب شد؛ اما این حرکت هنوز زنده است. چنانچه بتاريخ 13 فبروری 2012 مردم بحرین برای تجلیل از روز آغاز مبارزات شان؛ تظاهرات عظیمی در "میدان مروارید" برپا کردند و بار دیگر از دولت بحرین خواستار پذیرش مطالبات سیاسی شان شدند.

7- خیزشها و اعتراضات مردم تونس:

اعتراضات مردم تونس علیه رژیم استبدادی این کشور بتاريخ هفدهم دسمبر 2010 آغاز شد و ادامه یافت. روزنهم فبروری 2011 پولیس تونس به تظاهرات حمله کرد و (14) تن را کشت. این برخورد وحشیانه و جنایتکارانه پولیس موجب خشم فزاینده مردم تونس گردیده و ده هাজার تن از مردم معترض به جاده های تونس ریختند و علیه رژیم زین العابدین بن علی شعار دادند. اعتراضات و تظاهرات مردم به سرعت در تمام کشور گسترش یافت و رژیم بن علی را با بحران وخیمی روبرو کرد. بتاريخ (27 فبروری) بن علی از کشور فرار کرد و جناح دیگری از طبقات حاکم تونس زمام امور دولت را در دست گرفتند. بعد از فرار بن علی حکومت جدید در طی (9) ماه با ترفند و تزویر از عملی کردن وعده هایش برای اصلاحات سیاسی در تونس طفره رفت. اگرچه در فضای سیاسی تونس ظاهر آختناق و استبداد در سطح زمان حکومت بن علی وجود ندارد اما حکومت جدید تونس قانون ممنوعیت حجاب زنان را لغو کرد. در طی این مدت مجمع قانونگذاری و انتخابات تشکیل نه شد و تونس صحنه اعتراضات، ناآرامیهای محلی و افزایش میزان جرایم بوده است. با اعلام انجام انتخابات بیش از ده هزار نفر از هشتاد حزب و گروه سیاسی در انتخابات شرکت کردند. قرار شد که این نمایندگان ظرف یکسال و تا قبل از برگزاری انتخابات پارلمانی؛ قانون اساسی جدید کشور تونس را تدوین کنند. با برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان بتاريخ 20 اکتوبر حزب نهضت اسلامی (41) درصد آراء یعنی (90) کرسی از جمله (217) کرسی مجلس مؤسسان را بدست آورد. لیکن مردم تونس خاصا روشنفکران با مواجهه به شرایط بعد از زین العابدین بن علی می گویند که "انقلاب" ما تمام نه شده است و ادامه دارد. در اینجا باید دقت نمود که آیا می شود تحولات سیاسی تونس را پیروزی "انقلاب" مردم تونس ارزیابی کرد. موضوعی که مطبوعات کشورهای امپریالیستی در روزها و هفته های اول درباره آن به شدت تبلیغ کردند. متأسفانه که بخشهای از روشنفکران "مترقی" تونس هم تحولات سیاسی کشور شانرا پیروزی "انقلاب" مردم تونس خواندند؛ تا که چند ماهی گذشت و مردم تونس در عمل از ماهیت اصلی رژیم جدید آگاهی یافتند و اظهار ناامیدی کردند.

خیزشها ، اعتراضات و تظاهرات مردم در کشورهای مختلف اروپایی و ایالات متحده امریکا:

علاوه بر خیزشها و تظاهرات توده های مردم در کشورهای شمال افریقا و شرق میانه؛ مردم انگلستان تظاهرات و اعتراضات خشمگینانه را بتاريخ 6 اگست 2011 در شهر لندن براه انداختند. انگیزه ظاهری این خیزش، اعتراضی بود به قتل یک شهروند انگلیسی توسط پولیس انگلستان. شورشها به سرعت در چند شهر دیگر انگلستان منجمله شهرهای لیورپول و بریستول گسترش یافت. در آن روز پولیس انگلستان از طریق تلویزیون صحنه های رانمایش داد که مغازه ها غارت می شدند و چند ساختمان و تعداد زیادی از موتورها و سرویسها خاصا وسایط نقلیه پولیس نیز به آتش کشیده می شدند. این شورشها تا روزنهم اگست درشش- هفت شهر انگلستان ادامه یافت و پولیس حدود (500) تن از مردم معترض و خشمگین را گرفتار و زندانی کرد. آنچه که در این جریان قابل توجه است که دولت انگلستان خواست تا افکار مردم انگلستان و جهان را از انگیزه های واقعی شورش توده های فقیر و تحت ستم منحرف سازد؛ از اینرو این شورشها را فقط " غارت مغازه ها، آتش زدن ساختمانها و وسایل نقلیه" وانمود کرد. اگرچه در این شورشها گروه ها و افراد فرصت طلبی هم بودند که دست به دزدی اموال مغازه ها زدند؛ اما خسارت زدن به اموال مردم و عامه بهیچ صورت توجیه پذیر نبوده و قابل نکوهش است. لیکن این شورشها در ماهیت عصیان کتله های مردمی بود که از شدت فقر و بیکاری، فشار رنج تنگدستی ممتد و شدت ستم طبقاتی و ستم ملی شئونستی و تبعیض نژادی در طی سالها به ستوه آمده بودند. و ملاحظه شد که دولت انگلستان با تمام سروصداها و تبلیغات دروغین نتوانست توجه و تا ئید اکثریت مردم انگلستان را بطرفداری از اقدامات وحشیانه اش در سرکوب معترضین و شورشیان ویا ادعای پولیس دولت انگلستان

را مبنی دزد و غارتگر خواند شورشیان، جلب کند. زیرا بخشهای قابل توجهی از مردم انگلستان به انگیزه های اصلی این شورشها توجه داشتند تا تبلیغات واهی و دروغین دولت انگلستان. همچنین مردم این ریاکاری دولت انگلستان را شاهد بودند که به بهانه "عدم آمادگی قبلی نیروی پولیس" در برابر چنین حوادثی، در خاموش کردن حریق در مناطق مختلف و جلوگیری از سرقت اموال مغازه ها، بوضوح اهمال نموده و در مواردی هیچگونه اقدامی برای جلوگیری از غارت مغازه ها و سرایت آتش سوزیها انجام نمی داد. بهمین صورت تعداد بیشتری از تعمیرها و موتورها و وسایل نقلیه طعمه حریق شدند. دولت انگلستان قصد داشت تا از این طریق مسئولیت سنگینی را بدوش قیام کنندگان بگذارد و آنها را مورد نکوهش مردم قرار دهد. در چنین مواردی نمی شود از توده های خشمگین انتظار چنان رفتار "مؤدبانه ای" را داشت که طبقات حاکم در برابر مظالم و ستمگریها و جنایات شان علیه توده های خلق، خواهان آن هستند. شورشهای چند ماه قبل در چند شهر انگلستان نشان داد که برخلاف ادعاهای قدرتهای سرمایه داری امپریالیستی و قلم بدستان اجیر آنها که سرمایه داری را یگانه نظام مطلوب در جهان خوانده که "رفاه و سعادت" توده های مردم را در همه عرصه های زندگی تأمین و تضمین می کند. در حالیکه هرگز چنین نیست و همین شورشها نتیجه بی عدالتی و ستمگری و استثمار و وحشیانه کهن ترین و پیشرفته ترین کشور سرمایه داری است که توده های خلق خاصاً اقلیتهای ملی غیر اروپائی را را به حالت غیر قابل تحملی رسانده است. لیکن توده های مردم انگلستان اعم از کارگران و سایر زحمتکشان خاصاً زحمتکشان متعلق به اقلیتهای ملی باید از عدم مؤثریت این شیوه "مبارزه" بیاموزند؛ زیرا مقابله با طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) با این شیوه ها نه اینکه مبارزه طبقاتی را در جامعه به پیش نمی برد؛ بلکه تمسکی بدست دشمن می دهد تا جنبشهای حق طلبانه توده های خلق را بیرحمانه سرکوب کند. یگانه راه درست و اصولی مبارزه طبقاتی انقلابی سازمانیافته تحت رهبری یک حزب انقلابی است که بتواند در پرتواندیشه های رهانیبخش انقلابی پرولتری و با در نظر داشت ساخت اجتماعی و اقتصادی جامعه و تحلیل تضادها و تعیین تضاد اساسی جامعه و مشخص کردن تضاد عمده، استراتژی و تاکتیک مبارزات انقلابی توده های خلق را در جهت رسیدن به اهداف اساسی انقلاب طرح و به منصفه عمل قرار دهد. "شورش علیه هر ناحی برحق است"؛ اما شورش خود جوش و تقریباً بدون هدف معین و مؤثر، نه تنها که نیروی مبارزاتی خلق را به هدر می دهد که دستاویزی بدست طبقات حاکم ارتجاعی (دولتها) می دهد تا به وحشیانه ترین وجهی مبارزات توده های مردم را زیر عنوان "اقدام در برابر غارتگری و آتش سوزی و حفظ امنیت عامه" سرکوب کنند و افکار عامه را از حقانیت مبارزات آنها منحرف کنند.

در اواسط ماه سپتامبر 2011 جنبش اعتراضی ای در آمریکا عرض وجود کرد که خود را "جنبش اشغال وال استریت" نامید. در این جنبش هزاران نفر از طبقات و اقشار مختلف تحت استثمار و ستم جامعه آمریکا از کارگرو زحمتکش، محصل فاکولته و متعلم مکتب و استاد فاکولته و اقشاری از خرده مالکین و خرده بورژوازی در آن شرکت داشتند. معترضین و تظاهرکننده ها میدان مقابل وال استریت را تصرف کردند و شب و روز در آن محل باقی ماندند و به اعتراضات خود علیه بی عدالیتها و جنایات نظام سرمایه داری و امپریالیسم ادامه دادند. در این جنبش طبیفهای اجتماعی وسیعی از مردم آمریکا شرکت داشتند و شعار عمده آنها را " ما از جمله 99 درصد هستیم" تشکیل می داد. باین عبارت که فقط یک فیصد از جامعه آمریکا یعنی مثنی صاحبان صنایع و شرکتهای چند ملیتی بزرگ و بانکها (که وال استریت منحصی بزرگترین مرکز مالی آمریکا) عامل و مسئول بحران ساختاری عمیق کنونی و دیگر تمام بدبختیهای جامعه آمریکا هستند. بدون شک که منشأ همه ستم و استثمار، فقر و بدبختی، بیکاری، غارتگری و جنایات در جامعه آمریکا و در سطح جهان علیه خلقها و ملل تحت سلطه امپریالیسم؛ نظام سرمایه داری و امپریالیسم جهانی است که دولت آمریکا منحصی بزرگترین قدرت مالی و نظامی جهان به سرمداری این سیستم غارتگر و ضد انسانی قرار دارد. باید تذکر داد که اگر چه همین شعار "ما از جمله 99 درصد هستیم" بصورت واقعی و دقیق تحلیل طبقاتی جامعه آمریکارانی رساند؛ اما این شعار بیانگر عمق و گستردگی نا رضائی در جامعه آمریکادر شرایط کنونی است. بتاريخ 15 نوامبر 2011 پولیس دولت آمریکا و وحشیانه به تظاهرات و اعتصابات مردم آمریکا در محل "منهتن" (وال استریت) حمله نمود و با

لت وکوب خیمه های معترضین را برچید و صدها تن را دستگیروزندانی نمود. این تظاهرات و اعتراضات در دو صد شهر از امریکا تا کشورهای اروپایی (خاصاً در یونان که نظام اقتصادی و دولت آن در لبه پرتگاه ورشکستگی و سقوط قرار گرفته و ناراضی عمومی و اعتصابات و تظاهرات کتله های وسیع مردم در طی چند ماه ادامه یافته است)، جاپان، استرالیا، نیوزیلند، روسیه و غیره کشورها صورت گرفته است. همچنین در صدها شهر دیگر از کشورهای جهان در طی همین سال تظاهرات علیه دولتها و نظام سرمایه داری و امپریالیسم جهانی برگزار شده و ادامه یافته است. به همین ترتیب در طی سال 2011 در شهرهای مختلف چین بیش از 1500 تظاهرات و اعتصابات کارگری صورت گرفته است.

در سال 2011 میلادی از شمال آفریقا تا شرق میانه توده های خلق بپا خاستند و با مبارزات شان موجب تغییرات سیاسی در چند کشور شدند که این اعتراضات و تظاهرات هنوز هم ادامه دارد. توده های مردم در کشورهای تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبی و سوریه در طی بیش از یکسال مبارزات و مقاومتها حق طلبانه قابل تحسینی را علیه طبقات حاکم ارتجاعی ادامه داده ولی به خواستهای سیاسی شان دست نیافته اند. دلیل ویا (دلایل) عمده آن کمبود آگاهی سیاسی طبقاتی توده های مردم و فقدان رهبری یک حزب انقلابی پرولتری است. در جریان یکسال با آنکه مردم مصر در عمل مشاهده می کردند که ثمره مبارزات شانرا جناح دیگری از طبقات حاکم غصب کرده است و دیکتاتور دیگری بر آنها حاکم شده و آنها را مورد ستم و مظلوم قرار داده و اعتراضات آنها را با گلوله های آتشین پاسخ می دهد؛ اما باز هم از همین دستگاه پوشالی توقع دارند که خواستهای دموکراتیک آنها را بر آورده سازد. این تنها مشکل خلق مصر و تونس و لیبی و یمن و سوریه و سایر خلقهای کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه نیست بلکه مشکل همه خلقها و ملل تحت ستم و استثمار در سراسر جهان است خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم. در جوامع طبقاتی در طی قرنهای گذشته توده های خلق در برابر ستم و استثمار، مظلوم و استبداد، وحشت و جنایات طبقات حاکم و امپریالیستهای حامی آنها تظاهرات کرده اند و شورشها و قیامها برآه انداخته اند، دست به مبارزات مسلحانه زده اند و در راه تحقق آرمانها و خواستهای طبقاتی و ملی شان قربانین داده و فداکاریها کرده اند؛ لیکن اکثرأ شکست خورده و به خواستهای سیاسی واقعی شان دست نیافته اند. مبارزات توده های خلق علیه طبقات حاکم ارتجاعی و برضد تسلط قدرتهای استعماری و امپریالیستی همیشه بشکل نهان و آشکار ادامه داشته است. این مبارزات مراحل اوج و فروکشهای راطی کرده اند. اگر در مواردی طبقات حاکم با اثر فشار مبارزات و مقاومتها توده های خلق زحمتکش عقب نشینی های کرده و به برخی از خواستهای جزئی آنها پاسخ داده اند؛ اما بعد از زمان کوتاهی با طرح توطئه های خاینانه همین امتیازات ناچیز را هم از آنها پس گرفته و سران و رهبران مبارزات مردم را سربسته نیست کرده و یا به زندان انداخته اند. در جوامع طبقاتی مبارزه و مقاومت توده های خلق علیه ستم و استثمار طبقات حاکم بطور لاینقطع ادامه داشته و در آینده نیز ادامه خواهد یافت. بالمقابل سرکوب مبارزات مردم هم توسط طبقات حاکم ارتجاعی (دولتها) و حامیان امپریالیست آنها ادامه خواهد یافت. تا طبقات وجود دارند، تضادهای طبقاتی موجود اند و مبارزه طبقاتی هم ادامه می یابد. تضادهای بین خلق و دشمنان خلق نظریه ماهیت و خصلت آنها تضادهای انتاگونیستی (آشتی ناپذیر) اند. این تضادها از طریق مبارزات "مسالمت آمیز" و یا به قول امپریالیستها و ارتجاع و روشنفکران اجیر آنها از طریق "حرکتهای متمدنانه" و یا "مبارزات مدنی و آرام" و طرح "خواستهای معقول" به پیشگاه طبقات حاکم حل نه شده و توده های خلق به خواستهای طبقاتی و ملی شان دست نمی یابند. تضاد بین طبقات خلق و طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم از طریق مبارزه انقلابی و آنها از طریق مبارزه مسلحانه یا قهر انقلابی (در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم از طریق جنگ توده ای دراز مدت و در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی از طریق قیام مسلحانه کارگران و زحمتکشان) قابل حل اند. سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم جز از طریق قهر انقلابی امکان پذیر نیست. طبقات حاکم ارتجاعی برای حفظ موقعیت و حاکمیت طبقاتی شان در جامعه دارای ارتش، پولیس و ژاندارم و پولیس امنیتی و اطلاعاتی مسلح با انواع سلاحها، زندان و شکنجه، دستگاه های قضائی و قوانین ضد مردمی در اختیار دارند. تا بتوانند اعتراضات، اعتصابات، مبارزات و جنبش های حق طلبانه و یا طغیانهای توده های خلق را سرکوب و مهار کنند. باین صورت توده های خلق در برابر مشت آهنین طبقات حاکم ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی حامی آنها و ماشین

جنگی عظیم شان مواجه هستند. لذا توده های خلق بهیچ صورتی نمی توانند با درخواست و تزرع و یا با تظاهرات و اجتماعات مسالمت آمیز به خواسته های طبقاتی اساسی شان دست یابند. شاید در مواردی از طریق تظاهرات و اعتصابات به برخی از خواسته های اقتصادی، صنفی و مدنی شان دست یابند که آنهم موقتی و ناپایدار است. پس توده های خلق خاصاً در کشورهای نیمه مستعمره نیمه فئودالی و مستعمره برای مبارزه علیه طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم حامی آنها به سه سلاح نیاز دارند. اولین سلاح توده های خلق آگاهی سیاسی انقلابی و حزب سیاسی انقلابی آنهاست؛ دومین سلاح مبارزاتی آنها ارتش انقلابی خلق است و سومین سلاح تشکیل جبهه متحد ملی از نیروهای مترقی کشور که به مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی باور داشته و صادقانه در اتحاد با طبقات کارگر و دهقان و اقشاری از طبقه خرده بورژوازی در راه پیروزی انقلاب ملی- دموکراتیک (انقلابی دموکراتیک نوین) و پیروزی انقلاب سوسیالیستی مبارزه کنند. با تهیه و تدارک این سه سلاح انقلاب است که توده های خلق اعم از کارگران، دهقانان بیزمین و کمزمین، کارگران زراعتی، جناحهای از طبقه خرده بورژوازی، جناحی از بورژوازی ملی (صنعتی)، روشنفکران مردمی و جریانات سیاسی مترقی، تحت رهبری یک حزب انقلابی پرولتری می توانند علیه دشمنان طبقاتی و ملی شان مبارزه کنند. تاریخ مبارزات انقلابی توده های خلق در سراسر جهان این امر را بدفعات باثبات رسانده است که هیچ مبارزه ای بدون رهبری یک حزب واقعاً انقلابی پرولتری به پیروزی نمی رسد.

انقلابات بورژوائی در قرنهای 17، 18 و 19 میلادی در اروپا به پیروزی رسیدند. توده های خلق زحمتکش اعم از کارگران، دهقانان تهیدست، روشنفکران مترقی و کسبه کاران تحت رهبری طبقه بورژوازی بنیاد نظام فئودالی را در اروپا برانداختند؛ لیکن طبقه بورژوازی نظام استثمارگر طبقاتی خودش (نظام سرمایه داری) را جایگزین کرد. همچنان انقلاب بورژوائی در آمریکا از طریق جنگ استقلال در سال (1783) میلادی به پیروزی رسید. با پیروزی انقلابات بورژوائی در اروپا و آمریکا دهقانان مالک قطعه زمین شدند. اما با اثر عملکرد غارتگرانه سرمایه صدها هزار دهقان خانه خراب شده و مجبور به واگذاری و یا فروش اراضی شان به سرمایه داران شدند و برای پیدا کردن لقمه نانی به شهرها روی آورده و به کارگران روزمزد تبدیل شدند. در انقلابات بورژوائی زنجیر استثمار و ستم از پای توده های زحمتکش دور نه شد؛ بلکه شکل استثمار تغییر کرد و زنجیر استثمار و ستم توده های مردم عوض شد. بعبارت دیگر نظام استثمارگر و ستمگر جدید جای نظام استثمارگر و ستمگر کهنه را گرفت. اگر توده های زحمتکش قبل از آن برده مالک فئوال بودند و فئودال مالک نیروی کار و همه مقدرات و حتی حیات آنها بود و در مواردی با زمین مالک خرید و فروش می شدند. اما در دوران سرمایه داری از شرایط بردگی کهن رهاننده و به "آزادی" رسیدند. ولی این آزادی حقیقی برای شان نبود و نتوانستند از حالت بردگی و از خود بیگانگی نجات حاصل کنند؛ بلکه به "برده مدرن" مبدل شدند. مفهوم "آزادی انسان زحمتکش" در دوران سرمایه داری و امپریالیسم چنین بوده و هست که دیگر او مالک نیروی کار خود است و آزاد است که نیروی کار خود را در بازار برای سرمایه دار بفروشد برساند. باید تذکر داد که هنوز هم در قاره های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که در آنها نظامهای تولیدی نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره وجود دارند؛ صدها میلیون دهقان بیزمین و کمزمین، کارگر زراعتی و دیگر زحمتکشانش توسط طبقات ملاک و کمپرادور و سرمایه های امپریالیستی به شدیدترین وجهی استثمار می شوند و انواع ستم و اجحاف بر آنها روا داشته می شود. بعبارت دیگر خلقهای زحمتکش در این قاره ها از جهات مختلف مورد استثمار قرار می گیرند و انواع ستم اعم از ستم طبقاتی؛ ستم ملی امپریالیستی، ستم ملی شئون نیستی و ستم مذهبی بر آنها اعمال می شود و زنان علاوه بر این ستمها از ستم مردسالارانه نیز رنج می کشند. چون شدت استثمار و ابعاد ستم خشن و عریان بر خلقهای این سه قاره بسیار بیشتر از قاره های دیگر است. از اینرو تضاد بین توده های خلق زحمتکش و طبقات حاکم فئودال و تاجران دلال و امپریالیستهای حامی آنها در این کشورها بسیار شدید بوده و شرایط عینی انقلاب برای همیشه در این کشورها مساعد است. اگر خلقهای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم به آگاهی و بیداری سیاسی برسند و انقلابات توده ای (انقلابات دموکراتیک نوین) را به پیروزی برسانند و شرایط را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی آماده کنند؛ می توانند ضربات شدیدی به نظام سرمایه داری جهانی امپریالیسم وارد کرده و از این طریق کمک

بزرگی به انقلاب در کشورهای سرمایه داری و انقلاب جهانی انجام دهند. اما انجام انقلاب رهائی بخش ملی و انقلاب اجتماعی با آگاهی سیاسی طبقاتی توده های خلق و رهبری یک حزب انقلابی پرولتری که خط رهبری کننده آن (مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم) باشد، امکان پذیر است. تاریخ مبارزات انقلابی رهائی بخش کارگران و دهقانان در قرن بیستم در چندین کشور جهان این امر را ثابت کرده است. برخلاف اراجیف گونیه های امپریالیسم و ارتجاع بین المللی و طیفهای مختلف " روشنفکران" بورژوازی بدون نقاب و " روشنفکران" بورژوازی نقابدار (انواع اپورتونیستها و رویزیونیستها) که پیروزی انقلاب سوسیالیستی و اعمار سوسیالیسم و رسیدن به کمونیسم را یک " آرمانگرائی محض" از جانب کمونیستهای انقلابی جهان می خوانند؛ ولی ما معتقدیم که دیرزمانی طول خواهد کشید که بار دیگر انقلابات دموکراتیک توده ای و انقلابات سوسیالیستی در تعدادی از کشورها به پیروزی رسیده و درفش دیکتاتوریه های پرولتاریا در کشورهای مختلف جهان به احتزاز در خواهد آمد. این یک پیش بینی علمی است و بر اساس قوانین عام تکامل جوامع بشری استوار است. حقانیت اندیشه های انقلابی پرولتری و امکانیت پیروزی انقلابات پرولتری یکبار با پیروزی کمون پاریس در سال 1871 میلادی در فرانسه و بار دیگر با پیروزی انقلاب کبیراکتوبر در روسیه در سال 1917 و به تعقیب آن پیروزی انقلاب دموکراتیک توده ای در ویتنام و لائوس، پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و (پیروزی انقلاب سوسیالیستی) در چین، پیروزی انقلابات دموکراتیک توده ای در چندین کشور اروپای شرقی بعد از جنگ جهانی دوم و پیروزی انقلاب ضدارتجاعی و ضدامپریالیستی در کوبا در اواخر دهه پنجاه قرن بیستم، به ثبوت رسیده است. قرن بیستم که قرن پیروزی انقلابات پرولتری و پیروزی انقلابات دیموکراتیک توده ای و اعمار جوامع سوسیالیستی بود و صدها میلیون تن از زحمتکشان (کارگران و دهقانان و سایر اقشار زحمتکش) در چندین کشور جهان برای چند دهه جامعه سوسیالیستی و دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا را تجربه کردند. در این قرن تقریباً یک ثلث نفوس جهان تحت حاکمیت نظامهای سوسیالیستی و نظامهای دیموکراتیک توده ای زندگی می کردند و از مزایای دموکراسی پرولتری بهره مند بودند. قرن بیستم و پیروزی انقلابات سوسیالیستی و انقلابات ملی- دموکراتیک در خشان ترین دوران در تاریخ انسان زحمتکش و بشریت مترقی جهان تا امروز است. پیروزی این انقلابات و تأسیس نظامهای انقلابی مردمی و برقراری دموکراسی پرولتری؛ خود یاقه سرائی های امپریالیسم و ارتجاع جهانی و اجبران ملا بنویس آنهار افشا می کند. این انقلابات تحت رهبری اندیشه های انقلابی پرولتری، علم انقلاب پرولتری به پیروزی رسیدند. پیروزی این انقلابات در قرن بیستم و تداوم آنها برای چند دهه خود ثبوت غیر قابل انکاری بر حقانیت علم انقلاب پرولتری است. علم انقلاب پرولتری، علمی زنده و پویا و در حال تکامل است. انقلابات سوسیالیستی در روسیه و چین و آلبانی و انقلابات دموکراتیک توده ای در کشورهای دیگر توسط بورژوازی درون احزاب کمونیست در قدرت (اپورتونیستها و رویزیونیستهای رنگارنگ) به شکست کشیده شدند. اما برخلاف تبلیغات امپریالیسم و ارتجاع بین المللی این شکستها به معنای شکست ابدی نظام سوسیالیستی و یا " عدم کارائی" اندیشه های کمونیسم انقلابی نیست. از چندین سال است که مبارزه توده های خلق در کشورهای هند، پیرو و ترکیه (کردستان شمالی) تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی (مارکسیست- لنینیست- مائوئیست) برای پیروزی انقلاب ملی- دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) و انقلاب سوسیالیستی جریان دارند. هر قدر ایدئولوگها و نویسندگان خادم امپریالیسم و ارتجاع بین المللی علیه کمونیسم انقلابی لجن پراکنی کنند و داستانهای کذائی جعل کنند و جنایات رویزیونیستهای خروشچفی و نظام سوسیال امپریالیستی اتحاد شوروی سابق علیه خلق افغانستان، خلقهای اتحاد شوروی و دیگر خلقها و ملل تحت ستم را به حساب کمونیسم بگذارند و یا با کمونیست خواندن باندهای رویزیونیست خلقی پرچمی و سازائی جنایات هولناک آنها را علیه خلق افغانستان نیز به پای کمونیسم ختم کنند و به این طریق اذهان توده های خلق جهان را نسبت به اندیشه های کمونیسم انقلابی و پیروزی انقلابات پرولتری در آینده مغشوش کنند؛ و یا اینکه استثمار و ستمگری و خیانتها و جنایات سوسیال امپریالیستهای چینی را علیه خلق چین و خلقها و ملل تحت سلطه امپریالیسم در طی بیش از سه دهه اخیر بنام سوسیالیسم و کمونیسم تبلیغ کنند. اما هرگز نمی توانند مانع از نفوذ و رسوخ اندیشه های کمونیسم انقلابی در بین توده های خلق شوند و از پیشرفت مبارزات توده های خلق در کشورهای

مختلف جهان علیه نظام سرمایه داری و امپریالیسم جهانی و دیگر نظامهای طبقاتی ستمگر و استعمارگر جلوگیری کنند. بقول لنین: "کمونیسم از زندگی توده های خلق می جوشد". امروز بیش از هر زمانی ماهیت جنایتکارانه و ضدانسانی نظام سرمایه داری و دیگر نظامهای طبقاتی برای توده های خلق جهان افشاشده است. هر قدر امپریالیسم جهانی با ماشین تبلیغاتی عظیمش این نظام خون آشام را "مدافع حقوق بشر و طرفدار دموکراسی" تبلیغ کند؛ لیکن بخشهای زیادی (از سه نسل اخیر) خلقهای جهان از جنایات امپریالیسم بین المللی در رأس آن امریکا در طول قرن بیستم و تا امروز اطلاع دارند و یا با پوست و گوشت شان آنرا احساس و لمس کرده اند. تنها امپریالیسم امریکا بعد از جنگ دوم جهانی در قرن بیستم حدود شش میلیون انسان را در کوریا، ویتنام، لائوس، کمبودیا، عراق (در جنگ اول خلیج فارس در سال 1991 میلادی) و سایر نقاط جهان از طریق تجاوز نظامی مستقیم و جنگهای تجاوزکارانه به کمک و همکاری مستقیم رژیمهای مزدورشان بقتل رسانده است. در طی همین دهه اول قرن بیستم و یکم امپریالیسم امریکا و متحدین آن بیش از چهل هزار نفر را در افغانستان و صدها هزار نفر را در عراق بقتل رسانده اند. علاوه که سخیف ترین جنایات را علیه میلیونها انسان در این دو کشور و دیگر کشورها مرتکب شده اند. همین اکنون ارتشهای غارتگر و جنایتکار امپریالیستها به سرکردگی ابر قدرت امپریالیستی امریکا و رژیم مزدورشان در افغانستان مشغول کشتار مردم مظلوم و اعمال انواع ستم و اجحاف بر آنها هستند.

نجات واقعی توده های خلق زحمتکش و نجات تمام بشریت از سر ستم و استعمار و جنایات و بربریت نظام سرمایه داری و امپریالیسم و دیگر نظامهای بهره کش و ستمگر در روی زمین، پیروزی انقلاب سوسیالیستی و تأسیس دیکتاتوریهایی پرولتاریا در جهان است. این یگانه التریاتیف است که زمینه و شرایط را برای رسیدن به جامعه بدون طبقه و رهائی کامل بشر از ستم و استعمار آماده می سازد.

با سرنگونی نظام سرمایه داری امپریالیستی و دیگر نظامهای استعمارگر و ستمگر؛ دیگر از اشغالگری نظامی و تسلط استعماری، جنگ افروزی، کشتار خلقها، چپاول و غارتگری ثروتها و منابع خلقها و ملل تحت ستم، استثمار و حشیانه و کسب سودهای مافوق از زحمتکشان جهان، انجام کودتاهای خونین و تشکیل دولت‌های دست نشانده، جنایت و اجحاف علیه خلقها؛ تولید، تجارت و توزیع مواد مخدر، "صنعت و تجارت سکس"، پورنوگرافی، خرید و فروش زنان و کشاندن آنها به فحشا؛ رشوه، دزدی، اختلاس، اختطاف کودکان و زنان، فساد مالی و کلاه برداری، فقر و گرسنگی و قحطی، فروش اعضای بدن انسان به سبب فقر و تنگدستی، کارشاقه کودکان خرد سال، آلوده کردن محیط زیست، و دیگر انواع فجایع وحشتناک و ضدانسانی از جهان رخت بر خواهد بست.

سوسیالیسم نه تنها یگانه راه حل انقلابی برای نجات توده های خلق زحمتکش و بشریت بلکه برای حفظ محیط زیست و نجات کره زمین از تخریب و نابودی توسط نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیسم غارتگر است. در دوران سوسیالیسم است که زحمتکشان به استقلال، آزادی، حاکمیت ملی و دموکراسی واقعی می رسند، حاکم بر سر نوشت خود شده و صاحب ثروتها و منابع طبیعی کشورشان شده و به عدالت اجتماعی و رفاه دست می یابند. نظام سوسیالیستی منحصیث مرحله اول کمونیسم، دوران مهم و تعیین کننده است که توده های خلق انقلابی باید با ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جهت حل تضادهای طبقاتی دوران سوسیالیسم منجمله تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی و حل تضادهای درون طبقات خلق مبارزه کنند و این مبارزه را تا نابودی کامل طبقات و محو استعمار فردا فرد و رسیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) ادامه دهند؛ تحت شرایط نظام سوسیالیستی و دوران کمونیسم است که انسان می تواند خود را به لحاظ فکری تکامل دهد؛ کمک همه جانبه به جنبشهای آزادی بخش ملی و جنبشهای رهائی بخش پرولتری برای پیروزی انقلابات دموکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی در سطح جهان از وظایف مهم و از رسالت تاریخی پرولتاریای انقلابی در نظام سوسیالیستی است؛ و فاداری به اصول انترناسیونالیسم پرولتری و اتحاد و همبستگی با پرولتاریا و سایر زحمتکشان جهان و توسعه و تحکیم روابط با خلقها و ملل تحت ستم و استعمار در جهان بر همین اساس، از وظایف مهم پرولتاریای در قدرت است. با پیروزی انقلاب سوسیالیستی و تکامل ساختمان سوسیالیسم و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و علمی

زحمتکشان؛ روابط بین توده های مردم در سطح یک کشور و در بین خلقهای ملل مختلف جهان هر چه
بیشتر انسانی شده و بر پایه همکاری و کمک برادرانه و دوستانه استوار می شود.
21 فبروری 2012
گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م ل م)